نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان جدال خاکستری | Parya***1368 کاربر انجمن نودهشتیا



این کتاب درسایت نگاه دانلود آماده شده است

www.negahdl.com

بنام خدا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سلام همه . ان ... خوب و خوشید و سالم تندرستید . رمان جدال خاکستری به هیچ عنوان واقعی نیست و فقط جنبه تفریحی هم نداره . تو همین سایت خیلی رو دیدم علاقه شدیدی دارن که به همچین موضوعی برسن ببین تو عالم جنه ها چی می گذره .

اما متاسفانه دوس هم ندارند باور کند جن گیری ، احضار روح و جن . از این حرف شروع یه جدال خاکستری . مثل دود که تو چشم آتش بیارش باشه . امیدوارم با سرنوشت و اتفاقات خاکستری تلخ و شیرین لبخند بزنید و ترس از جنه نداشته باشید تو مورد فربد کمکتون می کنه . جدی باشید کاری به عالم اجنه نداشته باشید علی بهتون یاد می ده .

کلا قصد مچ انداختن و حلقه به گوش دادن جن ببوسید بزارید کنار . عزیز دلم . دانی با روش خودش دیکته می کنه . دوست های که یه جور های از اجنه و رمان ترسناک می ترسند نگران نباشن ... تا وقتی راوی فربد ترسش عین شخصیتش بامزه است . ولی راوی عوض شد و دانی که مخالف فربد خب جنه دیگه .

حرف آخر قبل شروع رمان تو گروه عکس شخصیت ها رو ببینید . و نظر هم بدید. ممنون از فردا شب رمان جدال خاکستری شروع می شه .

موفق باشید .

مینا . د

مقدمه : اینجا دل شب است . شبهایش سرد و تاریکی است ؛ صدایی دلخراش گریه ی یک پسر بچه برای ترساندن یا درد کشیدن میاید .

ناله می کند : که خانه در تصرف جن هاست ...

جن ها !!!!!؟

دانی

سر و صدا باعث شد از مدیتیشنم بگذرم . از سقف شیرونی به طبقه پایین نگاه کردم . باز این پسر پیداش شد با یه گله آدم ؛ خبر مرگش صد بار تو خوابش بهش اخطار دادم ها از رو نمی ره که .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از سقف به طبقه پایین رفتم یه گوشه نشستم کافی یکم ابتکار به خرج بدم بترسن وسایل صاحب خونه قبلی اونجا بود بد جور منظم بود مجبورم علی رغم میل باطنیم خونه رو داغون کنم زدم شیشه ها و تمام وسایل شکستنی و شکستم. پسر میمون عین چنار قد کشید بود. از کل هیکل نوک مدادیش به موهای یه کیلو روغنش می رسید . شُلغمی یعنی شل بود مایی غمِ من هم بود . خریدار با هنر دستم د برو که رفتی .

پسر شُلغمی زیر زبون یه امام زاده می گفت صدتا امامزاده از بغل لب هاش میزد بیرون که عمرا زیارت یکی رفته باشه .

عقب عقب رفت ؛ رفت رد کارش وسایل دوباره مرتب کردم رفتم به کارم برسم . این روزها چقدر آدم ها بی کارن وسط روز میان مزاحم استراحت من می شن .

یک سال بعد

فربد

با عصابی خراب که با زدن پام به سرامیک سفید کف بنگاه نشسته بودم . دلم می خواست بلند شم اون تلفن رو از گوشش جدا می کردم بر فرق سرش می کوبیدم.

نه تا ضربه ی الهام بخش که بفهمه وقت من هم به اندازه ی سبزی پلوی زن وراجش مهمه . با اشاره دست روی سینه اش معذرت خواست لبخند مضحکی به صورتش پاشیدم . ملت بی کارن می رن زن اختیار می کنن آیا ؟

بعد از نیم ساعت بی زبون من که هدر رفت . برگشتِ می گه .

بنگاه ی ـ عرض می کردید ؟

خنده ی عصبی کردم سرم و خاروندم خدایش چی عرض می کردم . یه نگاه به دکانش کردم . هان این عرض بنده بود ها .

ـ داشتم می گفتم ... این خونه ما چی شد ...؟

ـ من که گفتم با شرایط و بودجه ی شما ...

بقیه ی حرفش با ایهام و اشاره زد . لپ مطلبش این بود که " من آسمون جُل و چه بخونه "

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از میون نگاهش رد شدم و با نگاه نافذ خودم گفتم

ـ من که گفتم اینقدری دارم ... خونه نقلی خیلی کوچیک اختیار کنم ... ، قوتی کبریتی ، کارتون خوابی هم ندارید ؟

ـ یه جا هست دلبازه ... اما دردسر سازه ...

قربون بی پرده بودنت . چه صداقتی تو کارش داره .

ـ چرا ؟

ـ صاحب خونه خواسته بکوبه مرده ؛ بچه هاش قصد فروشش رو دارند. یعنی قبلا اجاره می دادند اما انگار هرکی رفته اون خونه از دنیا و آرمان هاش دست شسته ... همسایه ها می گن خونه جن داره ...

چند دقیقه به چهره خنده داره مرد نگاه کردم و با صدا خندیدم .

مرد خودش و جمع کرد .

ـ می خواهی برو ببین چون خریدار نداره طرف داره زیر قیمت بازار مسکن می فروشه .

بلند شدم .

ـ عالیه ...!

همراه بنگاهی وراج – البته بود که می گم – یه طوری داشت قصه های ترسناک خونه رو می گفت ؛ آدم فکر می کرد تمام عالم دور اطرافش پر از این موجوداتئه. اما خدایش وقتی داشت زرزر می کرد دلم می خواست موهاش و یکی یکی از بیخ بکنم ها . رسیدیم به منزل که با تعریف های که ازش شنیدم زیاد تعجب نکردم.

درش که زنگ زده و در حال نابود شدن بود . در رو با کلید باز کرد حیاط کوچک دلبازی داشت . فقط یه آب و جارو یه هرس کاری چندتا کاشی و موزایک و یه یکم تعمیر واسه گلخانه کوچک داغونی که سمت راست حیاط بود می خواست و بعدش خیلی قشنگ می شود .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساختمان انقدر شیک بود که حیاط که چیزی نبود در مقابلش . نیشم باز شد بوته ها تمام ساختمان آجری رو گرفته بودند دو طبقه بود و طبقه آخر شیرونی و دلباز بود تنها مشکلش یه باسازی حسابی بود خب من کلا آدم قانعیم زیاد رو این موضوع حساس نیستم .

فقط درش مشکل داشت که باید یه کشتی حسابی باش می گرفتم . که با زور زدن های مرد باز شد . داخلش موزه ی باستانی بود پر عتیقه چشمام چهارتا شد .

ـ اون وقت اسباب و اثاثه ی هم با خونه ست ؟

ـ آره دیگه ... کلا می خواد خلاص شه .

ته دلم به فروشنده فرضی یه خاک تو سرت گفتم با خوشحالی شرایط قبول کردم .

مردِ که معلوم بود دل ایستادن نداره . سر سری قرار گذاشت . به زور دل کندم و رفتیم . عصر همون روز علی پسر عمو با فرهنگ با کلاس ما زنگ زد و خواست برم پیشش ؛ داشتم پس اندازم رو می شمردم سر جمع پول خرید خونه که نمی شود . قرض های که از شرکت گرفتم هم روش باز چند میلیونی کم بود ؛ مادر و پدر هم نداریم که رو بندازیم بهشون خدا بیاموزدشون که این آخر عمری بابای ما حقوق بازنشستگی اون پس انداز مامان جان نبود دیگه رسما می رفتم گدایی .

از اونجای که من فامیل مادری ندارم و تنها فامیل پدری که دوتا عمو و یه عمه ؛ عمه کلا روابطه اش با من در حد روابطه ایران و اسراییل که من برای حثیت کشورم کنار کشیدم . دوتا عموم یکیش بنده ی خدا مثل بابای من آه ش همیشه تا طاق فلک می ره . داره ها اما خوب زیر پوستی همون نداره بهتر بهش می چسبه .

عمو محمود که می شود بابای مهندس علی وضعش توپ توپ بود . علی هم همین طور از اونجایی که علی عاشق من بود البته هنوز به زبون نیاورد بود اما از کارهاش فهمیدم ...

سلام به همه خوشحالم که این لطف شامل حال من شد که شما رمانم بخونید . دوستانی که فقط پایی نوشتم تشکر می زند و به هر دلیلی نمی خوند و حتی یه جمله براشون پیش نمیاید لطفا خواهشن تشکر نزنید چون حس می کنم یه بی احترامی به من و نوشتم و حتی خودتون وقتی پای پستی از نوشته ام تشکر می زنید فکر می کنم نوشته ام خوند شد براتون پیام می دهم ساعت منتظر نظرتون می مونم که خبری نیست تو گروه هم که حرف نمی زنید و فقط عضو شدید به خدا بد جور دلم می گیره حتی یکی بگه این چی مزخرف تو هم به خودت می گی نویسند من خوشحال

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می شم میگم خوب حتما خوند و بد در اومده دوست نداشت از من با تجربه تر ولی حتی همین حرف ها رو نمی زنید که من بیچاره باور کنم رمانم خوانده شده اگه به تشکر سکوت بود که تو سایت نمی نوشتم می دادم چاپ که البته به نظر خودم اونقدر خوب نمی نویسم که چاپ بشه رمانم همه شخصیتشون اخلاق های که برای بعضی عجیب غیر قابل باور باشد من از اطرافم می گیرم ساعت سر یه پست فکر می کنم با بیماری و ضعف چشمام می نویسم در آخر فقط دو سه نفر باهم درباره نوشته ام حرف بزند یکم دردناکه قبلا که دست نوشته ام به هر سو می رفت در آخر نوشته ام نظر و نقد خوانده ناشناسم خواستم کلی جواب گرفتم از کسی که خدا شاهد که من نمی شناختمشون و اون هم من و اما جواب شون برام اونقدر عزیز بود که نگهشون داشتم مثل حرف دوستم تو سایت که نقطه ضعف های خودم بچه های دیگر رو یادداشت می کنم که به نوشته ام کمک کنه همه نویسنده ها و خواننده ها وقتشون براشون مهمه من که در یه دکور زندگی می کنم و نتم مثل نوروز سالی یه روز بخدا ظلم که این طوری بشه اما بعد این پست و نوشته ام اگه هر کدوم از شما که پست خوندید و جوابی به نوشته ام تو گروه یا حتی پرفایلم ندادی براتون پیام می زنم که تشکرتون حذف کنید بدون تشکر بهتر و راحت ترم از اینکه یه تشکر ببینم و براتون پیام بدم و شما جواب ندید از غصه دق کنم . پس لطفا قبل تشکر زدن پستم بخونید تا آخر مطمئنم هر پست که گذاشته بشه برای خواننده ایجاد سوال یا یه حسی می کنه یا حتی قلم یه جوهری رو صحفه میزاره که باید گفته بشه پس نور باشد تا سایه ممنون میشم موفق باشید

***

شب رو پیش علی موندم . صبح که بیدارم کرد خسته خواب آلود به سر قرار رفتم مرد فروشنده که فهمیدم اسمش آقایی ماکان مریدی ست کلا آدم عجیبی بود سر نرخ جنجال نکرد و منم که کم نیاوردم ؛ خونه به اسمم شد مرد بی چاره رنگ پریده و لاغر مردنی بود چهره کشیده و موهای مرتب و براقی داشت مدام با دستمال پیشونیش و پاک می کرد حس می کردم با خرید خونه بهش لطف بزرگی کردم بیچاره تا آخرین لحظه بهم می گفت مطمئنی ... بعدا پشیمون نشی ؟

منم که جو گرفته بودم با اقتدار گفتم : نه خیالتون تخت .

بعد خرید خونه نزدیکی عصر خرت و پرت هام و جمع کردم یه تاکسی گرفتم البته تمام وسایل من چند قبا کهنه و وسایل کارم و یه لب تاپ بود . وسط راه بودم که به علی زنگ زدم . علی هم به آدرس اومد وقتی رسیدم علی به ماشینش تیکیه داده بود با ژشت باکلاسی به کوچه نگاه می کرد . پیاده شدم و سلام کردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ علی میشه پول راننده زحمت کش رو حساب کنی ؟

علی سری تکون داد و پول راننده رو حساب کرد . در رو باز کردم با هم داخل شدیم .

علی ـ آخه من به تو چی بگم با این خونه خریدنت ...

ـ علی من می دونم ازش خوشت میاد الان بیا داخل می ببینی .

علی نفسی کشید و به در ورودی رسیدیم .

ـ بخشید این درش یکم گیر می کنه .

با دستگیره ور رفتم که باز شد خندیدم و داخل شدیم کلا حواسم به علی و عکس العملش بود به کل هال بزرگ و وسایل دور اشکانیانش نگاه کرد سری تکون داد

ـ نظرت چیه کیف کردی فربدت این بار رو دور شانس بود

ـ چی بگم ... به نظرت مشکوک نیست یه همچین خونه ی با کل وسایل به قولت عتیقه رو به اون قیمت بهت بفروشن ...؟

ـ چرا اما خب شاید مرد یا روانی بود یا که فراری بود می خواست بره خارج زد تو سر مالش و البته منم همین لحظه از آسمون افتادم سر راهش بشین خونه خودت ...

به طرف کلید برق رفتم و بازدنش خونه با سه لوستر وسط هال روشن شد .

ـ می گم علی این خونه جون می ده واسه ماجرا جوی مگه نه؟

علی در حالی که کاور سفید مبل بر می داشت گفت : دیوونه نشو بلایی سرت میاد ها .

رو در روش نشستم

ـ اگه بشه من یه جن گیرم بیاد حلقه بگوشش بکنم تصور کن چه کارهای ازم بر میاد می فرستمش دمار از روزگار عمه فریده رو دربیار ... نه ... نه همکارم جدیدا زیاد زیراب من پیش مدیرمون می زنه پدر اون دربیاره خب نه ؟

علی ـ خل وضع ... شانس بیاری دمار از روزگار خودت در نیارن ... در ضمن جن و ارواح و این حرف ها بستگی به باور طرف داره به نظر من باید بزاری تو عالم خودشون باشن تا ما هم تو دنیایی خودمون راحت باشیم ... و تو هم مثل آدم زندگی کن ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ آدم بودن ...!!!! کار سختی بهش فکر می کنم کنارش به احضار و انتقام از بقیه خب ؟

علی ـ الان که فکر می کنم تو آدم بودن دو فلسفه جداین .

بلند شدم و از کیفم مبایلم در آوردم تا غذا سفارش بدم . در حالی که منتظر پاسخ بودم .

ـ به نکته ی بسیار ظریفی اشاره کردی ... چی می خوری ؟

علی ـ هرچی تو سفارش بدی ؟

ـ پول همراهت هست ؟

علی ـ فربد عزیزم من عابر بانکتم ؟

ـ نه به خدا ... شما واسه ما حساب جاری هستید ... الو ...

موقعه خوردنم دست از وراجی نکشیدم علی انگار راضی نبود که من اینجا باشم تمام وقت سرم خورد که تنها تو این خونه بزرگ نباشم ... اما مگه من گوش شنوا داشتم . آخر سر راضی شد که جونم در خطر نیست اون عینک بدبینی رو از چشمش بکنه . با تمام تلاشم نموند و رفت .

به طبقه بالا رفتم اتاق ها تو یه راه رو بودند سرد و تاریک بود ؛ سه در سمت راست و سه در سمت چپ با در های چوبی قهوه ی رنگ که به نظرم یه بیست قرنی از ساخت همچین درها ی می گذشت رو در روم یه در دیگه بود . اتاق رو گشتم همه اتاق ها دکور کلاسیک داشتند در جلوی حمام و توالت بود که بد جوری به نظافت احتیاج داشت حسابی خاک گرفته بود . یه اتاق از سمت اتاق چپ چشم و گرفت دکور ترسناکی داشت کلا دیوارش بی رنگ و بی حس بودند و قاب های از نقاشی دیوانه ی مثل خودم که از مناظر و این حرفها لذت نمی برند کلید زدم . یه نقاشی از یه زن یا مرد بود که موهاش روی صورتش ریخت بود و دستهاش به صورت حمله بالا اورده بود و ناخنش سیاه بزرگ و ترسناک بود کنار همون تابلو یه نقاشی سفید و قطره خون بود خندم گرفت بابا دست مریزاد . کلا نقاشی های با حالی بودند . اتاق قالی و فرشی نداشت پرده اتاق بد جوری ضخیم و سیاه بودند . خودم مایل به دیدن مناظر نبودم تخت هم مثل بقیه اتاق سیاه و سفید بود روش دراز کشیدم به سقف آثار باستانیش نگاه کردم لوستر میان یه نقاشی که روایت یه داستان ترسناک بود . خودم اون داستان این طور فهمیدم یه مرد یه موجود گردن زده . فک و فامیل اون موجود پدر باباش و در آوردند و در آخر یه موجود مرموز با یه شمشیر عجیب به کمک مرد اومد و باش دست داد و یه پیمان مهجول بستند . چه عجیب خب ادامه اش چی می شود که فکر کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نقاشِ عمرش به دنیا نبود مرده ادامه اش خودم می سازم فقط باید یکم فکر می کردم عجب داستانی می شود ها ... موجود خوبه تمام چهره ش مثل بقیه دیوی بود جز رنگش که سفید بود .

***

شب رو پیش علی موندم . صبح که بیدارم کرد خسته خواب آلود به سر قرار رفتم مرد فروشنده که فهمیدم اسمش آقایی ماکان مریدی ست کلا آدم عجیبی بود سر نرخ جنجال نکرد و منم که کم نیاوردم خونه به اسمم شد مرد بی چاره رنگ پریده و لاغر مردنی بود چهره کشیده و موهای مرتب و براقی داشت مدام با دسمال پیشونیش و پاک می کرد حس می کردم با خرید خونه بهش لطف بزرگی کردم بیچاره تا آخرین لحظه بهم می گفت مطمئنی بعد پشیمون نشی ؟

منم که جو گرفته بودم با اقتدار گفتم : نه خیالتون تخت .

بعد خرید خونه نزدیکی عصر خرت و پرتم و جمع کردم یه تاکسی گرفتم البته تمام وسایل من چند قبا کهنه و وسایل کارم و یه لب تاپ بود . وسط راه بودم که به علی زنگ زدم . علی هم به آدرس اومد وقتی رسیدم علی به ماشینش تیکیه داده بود با ژشت باکلاسی به کوچه نگاه می کرد . پیاده شدم و سلام کردم

ـ علی میشه پول راننده زحمت کش و حساب کنی ؟

علی سری تکون داد و پول راننده رو حساب کرد رو باز کردم با هم داخل شدیم .

علی ـ آخه من به تو چی بگم با این خونه خریدنت ...

ـ علی من می دونم ازش خوشت میاد الان بیا داخل می ببینی .

علی نفسی کشید و به در ورویدی رسیدیم

ـ بخشید این درش یکم گیر می کنه .

با دستگیره ور رفتم که باز شد خندیدم و داخل شدیم کلا حواسم به علی و عکس العملش بود به کل هال بزرگ و وسایل دور اشکانیش نگاه کرد سری تکون داد

ـ نظرت چیه کیف کردی فربدت این بار رو دور شانس بود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ چی بگم ... به نظرت مشکوکنیست یه همچین خونه ی با کل وسایل به قولت عتیقه رو به اون قیمت بهت بفروشن ...؟

ـ چرا اما خب شاید مرد یا روانی بود یا که فراری بود می خواست بره خارج زد تو سر مالش و البته منم همین لحظه از آسمون افتادم سر راهش بشین خونه خودت ...

به طرف کلید برق رفتم و بازدنش خونه با سه لوستر وسطه هال روشن شد .

ـ می گم علی این خونه جون می ده واسه ماجرا جوی مگه نه؟

علی در عالی که کاور سفید مبل بر می داشت گفت : دیوونه نشو بلایی سرت میاد ها .

رو در روش نشستم

ـ اگه بشه من یه جن گیرم بیاد حلقه بگوشش بکنم تصور کن چه کاری ازم بر میاد می فرستمش دمار از روزگار عمه فریده دربیار ... نه ... نه همکارم جدیدا زیاد زیراب من پیش مدیرمون می زنه پدر اون دربیاره خب نه ؟

علی ـ خل وزن شانس بیاری دمار از روزگار خودت در نیار ... در ضمن جن و ارواح و این حرف بستگی به باور طرف داره به نظر من باید بزاری تو عالم خودشون باشن تا ما هم تو دنیایی خودمون راحت باشیم ... و تو هم مثل آدم زندگی کن ...

ـ آدم بودن ...!!!! کار سختی بهش فکر می کنم کنارش به احضار انتقام از بقیه خب ؟

علی ـ الان که فکر می کنم تو آدم بودن دو فلسفه جداین .

بلند شدم و از کیفم مبایلم در آوردم تا غذا سفارش بدم . در حالی که منتظر پاسخ بودم .

ـ به نخت بسیار ظریفی اشاره کردی ... چی می خوری ؟

علی ـ هرچی تو سفارش بدی ؟

ـ پول همراهت هست ؟

علی ـ فربد عزیزم من عابر بانکتم ؟

ـ نه به خدا ... شما واسه ما حساب جاری هستید ... الو ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

موقعه خوردنم دست از وراجی نکشیدم علی انگار راضی نبود که من اینجا باشم تمام وقت سرم خرد که تنها تو این خونه بزرگ نباشم ... اما مگه من گوش شنوا داشتم . آخر سر راضی شد که جونم در خطر نیست اون عینک بدبینی رو از چمش بکنه . با تمام تلاشم نموند و رفت .

به طبقه بالا رفتم اتاق تو یه راه رو بودند سرد و تاریک بود ؛ سه در سمت راست و سه در سمت چب با در های چوبی قهوه ی رنگ که به نظرم یه بیست قرنی از ساخت همچین درها ی می گذشت رو در روم یه در دیگه بود . اتاق رو کشتم همه اتاق دکور کلاسیک داشتند در جلوی حمام و توالت بود که بد جوری به نظافت احتیاج داشت حسابی خاک گرفته بود . یه اتاق از سمت اتاق چب چشمو گرفت دکور ترسناکی داشت کلا دیوارش بی رنگ بی حس بودند و قاب های از نقاشی دیوانی مثل خودم که از مناظر این حرفها لذت نمی برند کلید زدم یه نقاشی از یه زن یا مرد بود که موهاش روی صورتش ریخت بود و دستهاش به صورت حمله بالا اورده بود و ناخنش سیاه بزرگ ترسناک بود کناره همون تابلو یه نقاشی سفید و قطره خون بود خندم گرفت بابا دست مریزاد . کلا نقاشی با حالی بودند . اتاق قالی فرشی نداشت پرده اتاق بد جوری ضخیم سیاه بودند خودم مایل به دیدن مناظر نبودم تخت هم مثل بقیه اتاق سیاه و سفید بود روش دراز کشیدم به سقف آثار باستانیش نگاه کردم لوستر مبان یه نقاشی که روایت یه داستان ترسناک بود . خودم اون داستان این تور فهمیدم یه مرد یه موجود گردن زده . فک و فامیل اون موجود پدر باباشو در آوردند و در آخر یه موجود مرموز با یه شمشیر عجیب به کمک مرد اومدو باش دست داد و یه پیمان مهجول بستند . چه عجب خب ادامه اش چی می شود که فکر کنم نقاشِ عمرش به دنیا نبود مرده ادامه اش ودم می سازم فقط باید یکم فکر می کردم عجب داستانی می شود ها ... موجود خوبه تمام چهرش مثل بقیه دیوی بود جز رنگش که سفید بود .

***

از اونجایی که آدم سحر خیزی نیستم زنگ هشدارم انقدر عجیب و غریب و بلند که چند سکته ناقص هر صبح تو نوار قلبم به زیبای قابل نمایش . زنگ و خفه کردم و بلند شدم یادش بخیرمامان خدا بیامورزدت صبح ها وقتی کلاس داشتم با چه احترامی بیدارم می کردی یادش بسی گرامی البته تمام احترامش همین بود که جاروش فقط به صورت نماشی بالا می گرفت تا بیدار بشم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حوصله هیچی رو نداشتم حس می کردم هنوز به خواب خوشم و اون ... البته بعضی وقت ها شیطون وسوسه می کنه و گرنه من از هیچ زن منی خوشم نمیاد . یه ده دقیقه ی تو حمام روی دیوار خوابیدم ، همین چند دقیقه آخر خواب چه جادوی داره ها ...

با هر بدبختی بود آماده شدم و عین یابو تا سر کوچه که به خیابان متصل بود دویدم تاکسی گیر آوردم که چند نفر هم قبلا به پستش خورده بودند .

در ساختمان باز کردم عین این بچه ها که دیر می رسن مدرسه ، با احتیاط می رفتم اما آقای جمالی که میشود مدیر بخش ما دقیقا همون موقعه باید جلوی من سبز بشه خنده ی عصبی بامزه ی کردم .

ـ سلام صبح بخیر ... خوبین ...؟

ابروی بالا برد و دست به جیب تو کار زل زدن بود .

ـ ها خب حتما خوبین دیگه آدم زنده باشه خوبه ... مگه نه ؟

دیدم نخیر کلا زیر پوستی داره شکنجه می ده .

ـ خب من برم سر کارم بعدا می بینمتون ... با اجازه ...

معطل نکردم و در رفتم وارد اتاق شدم از ته دل دعا کردم اخراج نشم آخه همین کار با وساطت عمو جون و علی بهم دادند .آخرش با این وقت شناسیم با مدرک گرافیکم باید سر رستوران لباس خروس بپوشم مردم رنگ کنم .

دانی

هنوز گوشم از اون صدا داشت سوت می کشید اگه اون مالکیت خونه و قرارم نبود می زدم از وسط دو نیم بشه لبخندی زدم به خودم امیدوار شدم اول این خطاش رفت فقط دو بار دیگه اون وقت من میدونم با ایشون .

فربد

از شرکت زدم بیرون تا برم خونه . سر کوچه یه سوپر مارکت بود ، از اون پولی که از علی واسه شام گرفتم خرید کردم و با دست پر و نیش باز وارد کوچه شدم چشمام و تنگ کردم یه پسر بی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ریخت داشت از دیوار من اونم کی من سرک می کشید پاهم تند تر کردم و بهش رسیدم یا کور بود یا همین کور بود من با این همه جذبه نمی دید .

ـ بخشید همه چیز امن و امان ...؟

برگشت با اون چشمایی زاغیش بهم نگاه کرد پایین پرید

ـ شما مستاجر جدیدی ... ؟ اسم من مرسا ست همسایه رو به روتون ...

ـ خب ... میشه بفرماید اونجا چکار می کردی ؟

من منی کرد

ـ راستش من دیروز از اتاقم دیدم شما و یه نفر دیگه رفتین تو خونه ... بعد بهم گفتند که خونه خریده شده خیالم راحت شد .

ـ ببین شاهزده مرسا ... من کلا عصاب توجه به حرف های شما ندارم ... و یه بار دیگه ببینم از دیوار خونه من سرک می کشی می زنم به دو قسمت مساوی تقسیمت می کنم ... باشه در ضمن اسمت بحال و سوژه ست .

کلید گذاشتم در باز کردم .

ـ اخه ... خونه شما جن داره ترسیدم بلای سرتون آوردند .

با عصبانیت و خونسردی ظاهری گفتم

ـ داره که داره به خودم مربوطه ... یه چیز دیگه یه سر به مطب دکتر بود معروفه بزن اوکه ... برو خونه مامانی نگرانت می شه .

و در بهت اون در کوبیدم . پسر واسه کارش توجیه بهتری نداشت خل و چل . در باز کردم اونقدر عصبی بودم که با یه لگد باز شد چراغ زدم وسایل گذاشتم روی میز کنار در ورودی و خواستم کتم رو در بیارم که چشمام چهار تا شد ... یادم بود دیشب من و علی همه پارچه سفید های پذیرای رو بر داشتیم چطور همه دوبار از اتاق بالا به روی مبل ها و قاب ها برگشته بودن . به طرف مبل رفتم میز برداشته شده بود و جاش یه کاسه قدیمی سفالی داشت پر خون می شود مثل ساعت شنی به سقف نگاه کردم هیچ اثری از قطره نبود اما تو کاسه و صدایی برخورد خون به خون کاسه می گفت داره یه چیزی می چکه تو کاسه سفالی . به اطراف نگاه کردم همه جا مرتب و در سکوت بود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرف کیفم رفتم و موبایل بیرون آوردم اولین حدسم این بود که این پسر مرسا این کار رو کرده اما چطور قطره های محو می چکید تو کاسه این نمی تونست کار اون الدنگ باشه دانیال جواب داد

ـ الو ...

ـ الو سلام دانیال منم فربد ...

ـ به به فربد خان یادی از ما کردی ؟

ـ دانیال هنوز تو کار جن و من هستی ؟

ـ چی شده حس می کنم ترسیدی ...؟

ـ نه بابا ترس از یه جن البته شاید یه گله جن ترس نداره که ...؟

خندید : چی شده ؟

ـ من یه خونه خریدم یکم قدیمی ... اصلا پاش و بیا اینجا عقلم کار نمی کنه .

ـ چشم ... آدرس بده اونجام ...

بعد از دادن آدرس منتظر دانیال شدم اما چشم از اون کاسه تا نیمه خون برنداشتم داشتم به خودم امید می دادم که خب هر علت یه معلول داره بعد این عقل ما این کتاب منطق می گفت هر علتی یک معلول دارد

جن یک معلول است . کاسه خون علت . پس نتیجه می گیریم جن ها این کاسه رو گذاشتند . دستت طلا با این دلداری .

کلا آدم عاقل نباشه بهتر تا باشه .

****

منتظر دانیال بودم که زنگ موبایل باعث شد یک متر بپرم . خودش بود به طرف در رفتم و داخل حیاط شدم و در باز کردم دانیال پشت به من مثل همیشه شیک و پیک ایستاده بود .

ـ به به شاهزده جنگیر ...

برگشت و خندید .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ سلام ... آخ آخ ببین چکارتت کردند ...

باهم داخل شدیم

ـ نه بابا هنوز هیچ کاری نکردند ... فقط حدس زدم تو خونه یه خبر هایی ...

دانیال به این طرف آن طرف نگاه کرد زمزمه مانند گفت جالبه ...

ـ چی جالبه هان ...؟

به در رسیدیم دستی به پشتم زد

ـ میگم قبلش تو یه چای جگر رنگ درس کن بعد ...

در باز کردم

ـ امر دیگه ی نیست ... اول من چای ندارم دوما جن خونه ی من از بوی چای بدش میاد سوما که از همه مهم تر من حوصله خودمم ندارم تو دیگه ببین کجا ...

دانیال لبخندی زد گفت : چرا جواب اولت می بری آخر ...؟

در حالی که روی مبل لم می دادم گفتم : ارثیه ... ما هم از خاندان بزرگ رشادت همین و ارث بردیم ...

دانیال که داشت به همه جا سرک می کشید بهم نگاه کرد .

ـ اگه مال قبلت نبود می گفتم این جن ها ...

خندید

ـ زهر مار عین بچه آدم حرف بزن ...

ـ چهرهت با مزه شده ... بی خیال ...

در حالی که می نشست داشت واسه من نطق می فرمود

ـ ... خب بگو چی شده ...؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ راستش من دیروز نقل مکان کردم ... شبم اینجا تک و تنها تا صبح تخت خوابیدم ... بعد از اینکه از سر کارم برمی گشتم یه پسر بالای دیوار بود وقتی دلیل کارش و خواستم گفت که ترسیده جن ها من بکشن ... حرفش و باور نکردم اومدم تو دیدم اینجا ...

دانیال که سکوتم و دید گفت : خب بعدش ... ؟

مثل فنر از جام بلند شدم دانیال هم بلند شد چشمام دوخته بودم روی میز دانیال هم مسیر نگاهم گرفت .

ـ فربد تو به چی نگاه می کنی ...؟

ـ دانیال ... به خدا ...

چرخی زدم

ـ دانیال اینجا جن داره ... داره ؟

ـ نمی تونم همین جوری بگم آره یا نه ؟

داد زدم : خنگ خدا من اومدم در برات باز کنم کاسه خون ... پارچه ها همه رو بردند ...

ـ فربد متوجه نمی شم بیا بشین آروم باش سعی کن به چیزی خوب فکر کنی ... نباید ازشون بترسی ...

ـ بترسم عمرا ... من نگران خونه ام نه جن ها...

دانیال با دهانی باز نگاهم کرد

ـ یعنی ... خب ... من ...ا اینطور نگاهم نکن من کل زندگیم گذاشتم تا اینجا رو بخرم الان جن ها بیان ازم بگیرن نامردی دیگه ...

ـ یعنی نگران نیست سر بکن زیر آب ...

ـ نه دیگه نمی تونند ...

ـ ا... از کجا مطمئنی اون وقت ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ من برای خودم نگران نیستم واسه گله اون نگرانم ... تو اومدی بگی این ها هستن یا نه ... بقیه اش بازی دست منه ...

کش و قسی به بدنم دادم

ـ راستی دانیال تو دلت چای نمی خواد ... دوتا درست کن باشه آفرین بجنب ...

دانیال چشم کشداری گفت پرسید آشپز خونه کجاست منم جاش و بهش یاد دادم .

دوباره روی مبل دراز کشیدم و با گوشیم مشغول بودم یه مدتی که با یه بختی دوست بودم و داشتم الکی براش این باور و دیکته می کنم که جذاب ترین و ماه رو تری و صد البته اولین دختر که من با دیدنش دیوانه شدم . فکر کنم همین ها کافی بود که رابطه مون جلو بره ... تو همین حال و هوا بودم که دانیال با سینی همراه دواستکان چای و یه کاسه اومد .

ـ کاسه رو چرا آوردی ...؟

فنجان برداشت

ـ می خوام ببینم جن ها ساکن خونه ات هستند یا نه !

ـ اون وقت با یه کاسه فلزی می فهمی هستند یا نه ؟... جالبه ...!

خندید : تو چایت و بخور حرف نزن ...

سری تکون دادم همون طور که چایی رو نوش می کردم به دانیال که رلکس داشت چای می خورد نگاه می کردم .

بعد چند دقیقه گفت : فربد اگه اینجا جن داره ... باید از اینجا بری ...

ـ عمرا ... در ضمن من بخوام برم که نه پولی دارم نه کسی بهم خونه می ده ... می دونی اگه یهو گنج پیدا کنی بعد بگی بی خیال مال دزد های دریایی به من چه خدایش می گی بابا علی بابا نتونست من بتونم ... راه آخری هم است ... اصلا این ها برن ... ما... این همه خراب خونه های بی صاحب بی سقف ... اون هام جان فدایی کن خب .

دانیال نفسی کشید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ خیلی خب ببینم چی میشه جن ها مسلمون کمتر خطر دارن پس دعا کن مسلمون باشن و تو هم بلای سرشون نیاری و نیاورده باشی .

سرم عین مرغ تکون دادم . دانیال کاسه رو برداشت و فنجان و ازم گرفت

ـ ای بابا چایم بده داشتم می خوردم خیر سرم ...

ـ بقیه اش مال جن ها ...

با چشم های از دقه در اومد هان بامزه ی گفتم

ـ عجب ها جن چای می خورند

میز برداشت و چراغ رو خاموش کرد

ـ نه بیشتر بخاطره دهن تو بود و نفست ...

ـ هان ...خب بعدش ...

کاسه پر آب شیر خونه کرد ... درست جای اون کاسه خونی گذاشت اون قدر با دقت می ذاشت که فکر کنم اون جن ها این دقت و نکردند بعد از اون هم دور کاسه چایی ریخت مثل یه حلقه و شروع به ورد خوندن کرد عجیب غریب بودند .

وقتی کارش تموم شد . روی مبل نشست ، منم منتظر بود یه توضیحی ، حرفی ، حدیثی اما دیدم با خیال راحت داره به اطراف نگاه می کنه .

ـ دانیال عمو من مثل تو که خبر ندارم ... این کار دلیلی نداره من بدبخت بدونم آیا ؟

به جلو خم شد : شب از نیمه که گذشت میاد ...

ـ خب خب ...

ـ این آب باعث میشه ما بدونیم است یا نیست ...

ـ چطوری ؟

ـ اگه رنگ آب تو حالت جوش بمون پس است ...

ـ چایی اون چرا ...؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ اون اگه گرم شد یعنی با تو کار داره نه خونه ...

ـ عجب تکنولوژی جن شناسی فوق العادی ... خب الان برو خونه ات خودم تا نیمه شب بیدارم .

ـ مطمئنی ...!؟

یکم فکر کردم

ـ نه مطمئن نیستم بلد شامی درست کنی هوس کردم ... نه نه سفارش غذا بده من گشنه م ...

دانیال بلند شد و کتش و برداشت

ـ فربد اخوی من جای جن ها بودم دوتا پا داشتم چهارتا قرض می گرفتم فرار می کردم ... خیالم راحت جن جایی خود حتی زلزله بلای سرت نمیار ... راحت باش با اجازه ...

ـ دانیال عزیز من که نگفتم چلو سفارش بده ... یه ...

ـ خداحافظ ندا نگرانم می شه ... هر چی شد خبرم کن ...

ـ باشه بابا خسیس .

خندید و رفت ... به طرف آشپز خونه رفتم این جن ها آشپزی بلدند ؟ من گشنه م و از یه طرف حال و حوصله پخت و پز نداشتم با شکم خالی که نمی شود خوابید . خدا رو شکر فکر اینجاش و کردم که چیپس و پفک از اشغال خریدم ها وگرنه من این حال خرابم تو خونه بزرگ شاهانم تنهای میان یه گله جن خون خار می مردم و فردا روزنامه با یه فونت درشت عکس چهره دختر کشم می نوشتند جوان ناکام به علت سوء تغذیه جهان فانی را با رفتنش پاییزی کرد و آخرت را بهار . چقدر شاعرانه مردم ها .

****

بعد از خوردن اون همه اشغال حس سیری کردم و از پله ها بالا رفتم تا بخوابم اونقدر گیج خواب بود که سرم به بالش نرسیده بود که هفت خان رستم رد کردم .

با خستگی روی تختم جابه جا شدم چشم باز کردم با دیدن نور از جا پریدم ، صبح شده بود چرا گوشیم خفه بود دنبال موبایل تمام تخت زیر رو کردم اما نبود سرم خاروندم و همزمان با یه خمیازه به ذهنم رسید که شاید تو هال باشه صدایی تیک تاک ساعت توجه مو جلب کرد از اون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساعت های قدیم بزرگ ایستاده بود خیلی خاص بود . نگام به عقرب هاش خورد چشمام از حدقه در اومد مثل شلیک گلوله به سمت حموم دویدم و روز از نو روزی از نو شد .

نزدیک های عصر از شرکت با حساب خراب برگشتم ... حال و حوصله خودم رو هم نداشتم سرهم پایین بود عین کبک را می رفتم ... نزدیک خونه بودم که سرم بالا آوردم علی اون پسر مرسا داشتند حرف می زدند مرسا البته موضوعی رو با آب و تاب می گفت و علی دست به سینه گوش می کرد .

خودم به اون ها رسوندم

ـ اوی مگه من نگفتم دور و بر خونه م نبینمت هان؟

علی ـ فربد من خواستم بهم توضیح بده .

رو به علی کردم با همون صدایی بلند گفتم : چی توضیح بد ... ببین پسر ضایع عقل خونه من نه جن داره نه می زارم داشته باشه تو اون ذهن متروکت رفت ...

ـ فربد ...

داد علی باعث شد بی خیال مرسا بشم در رو باز کردم و رفتم داخل عصبابم خراب بود خراب تر شد روی یه تیکه سنگ نشستم و سرم و میون دستام قایم کردم . بد جور احساس سر خوردی می کردم مردیکه ...

ـ آقا فربد من می دونم حرف هام باورش سخت اما اگه بخواید بهتون ثابت می کنم ...

بلند شدم که یکی نثار اون چهره به همریختش بکنم تا هرچه عصبانیت و خشم تو دلم جمع شده سرش خالی کنم که علی مانعم شد

ـ فربد ... به خودت بیا ... شما هم بهتر برید ... ممنون از تذکرتون ...

ـ دیشب با اون دوستون یه احضار داشتی (نیشخندی زد) اصلا حال دوستون پرسیدید ... فرصت زیادی ندارید بزارید کمکتون کنم ...

ـ علی این بنداز بیرون به روح بابام می زنم ناقصش می کنم .

ـ سلام مریم اگه شد پس فردا می ببینمت ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من و علی به هم نگاه کردیم

علی ـ مریم کیه ...؟

ـ الان باور کردید که من قصد کمک دارم ... صاحب این خونه بعد آخرین فرصت تازه جدالش با شما شروع میشه و مطمئن باشید بازنده شماید ...

دست علی کنار زدم

ـ تو از کجا این چیز ها رو می دونی ...؟

ـ این مهم نیست مهم این که همین الان برو داخل اون آب و اون دایره رو پاک کن تحت هیچ شرایطی تو خونه ات موزیک گوش نده و به اتاق آخر شیرونی نرو ... و از همه مهم تر تو اون خونه گناه نکن و اگه به تو ناخواسته بود خیلی زود طهارت بگردون ...

زدم زیر خنده اونقدر خندیدم که حس کردم دلم درد گرفت ...

موبایلم به طرفم گرفت : بفرماید ...

موبایل از دستش قاپیدم ...

ـ من باید برم ... یه چیزی تا وقتی تو خونه ای (اشاره به موبایلم کرد) ازش استفاده نکن ...

چشمکی زد که بفهمم چه استفاده ی نکنم در باز کرد ... و رفت

ـ فربد بهتر اینجا نمونی ...

ـ نگران نباش زر زد و رفت ...

در هال برخلاف همیشه بی درد سر باز شد علی به طرف کاسه رفت ...نشستم و سرم به مبل تکیه دادم .

ـ این و گفت ؟

سرم تکون دادم

ـ کار کیه ...؟

ـ دانیال دوست دانشگا یم ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ با این اتصاف پسر راست می گفت بلند شو بریم صلاح نیست اینجا بمونی ...

ـ ای بابا یه فسقلِ بچه یه گوی خورد ... من می دونم کار خودشه ...تو هم لازم نیست بترسی خودم اونقدری درباره جن ومن می دونم که نتونن بهم آسیب برسونن ...

علی نفس پر تاسفی کشید

ـ علی قربون دست یه چیزی سفارش بده حال پخت ندارم ...

ـ دادم می دونم تو همیشه ی خدا حال پخت نداری ... این به کنار تو چته امروز مدام می پری به جون همه ...

چشمام بستم و تو حالت خواب نشسته بودم

ـ می خواهی بدونی چکار بزار فقط عصاب من خط خطی باشه تو خودت ناراحت نکن شام که آوردند تو یخچال چند تا پیاز گورجه بردار سالاد شیرازی درست کن هوس کردم .

ـ فربد من تو رو می شناسم حالت بد هم باشه سعی می کنی کسی نفهمم اما لحن صدات تغییر می کنه

بدون اینکه چشمام و باز کنم گفتم : چه شناخت خوبی ازم داری ... الان بپر برو بین موتری غذا رو آورد یا نه ؟

اف علی و شنیدم و سرم از تیکه مبل بلند کردم به کاسه خیره شدم همان طور که دانیال گذاشته بود که بود یاد دانیال و حرف های این پسر افتادم بهش زنگ زدم بعد از چند بوق ندا زن دانیال برداشت

ـ سلام ندا خانم ... فربدم دوست دانیال می شه باهش حرف بزنم ...؟

از چیزی که شنیدم تمام بدنم یخ بست .

ـ کی تصادف کرده ... الان حالش چطور ؟

ـ دیشب ... آراه خدا رو شکر چیزیش نشده ... دکتر ها کلی معاینه کردند و تازه ترخیص شده و خواب ...

نفس راحتی کشیدم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ خدا رو شکر بیدار شد ... بگید که من زنگ زدم ...

باشی گفت و قطع کردم نگام به کاسه بود که علی با غذا و یه پلاستیک سیاه داخل شد .

ـ اون چیه ...؟

ـ حال خوب کن ...

نیشم باز شد و به طرفش رفتم .

علی میز چید و مشغول خوردن شدم و با دهن پر گفتم

ـ علی من تو رو نداشتم دور از جونم می مردم ...

علی که مثل من که لقمه اول نرفته دوتا روش می رفتم بالا که نمی خورد خیلی ریلکس و آروم می خورد سری تکون داد .

علی ـ نه نترس ... من نبودم یکی دیگر جایگزینم می کردی ...اونقدر آپاردی هستی که کلاه تو باد نمی بره هیچ طوفان تسلیمت میشه ...

غذام رو قورت دادم .

ـ نه به جوون بابات ... من مرامم اجازه همچین کاری رو نمیده ...

علی با حالت بامزه ی ابروش بالا پایین تکون داد و با لحنی که توش مسخره کردن موج می زد گفت

علی ـ آره می دونم ... الان هم شامت بخور ... الکی حرف نزن .

خندیدم و مشغول شدم .

بعد خردن شام توی پذیرایی نشستیم و البته علی بود که گیلاس پیدا کرد و با چند تا لیمو و مخلفات پیدا کرد آورد سر میز با اعتراضی که واردم هم نبود

گفت

علی ـ خسته نباشی ...

چشمکی زدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ سلامت باشی .

افی کرد من با اهن و تلمب گیلاس ها رو پر کردم و بدون هیچ حرفی سر کشیدم .

علی گفت عجب ها .

ترشی لیمو باعث شد چهرم جمع بشه با اشاره خواستم بدونم عجبش واسه چیه هرکی یه مدل زندگی می کنه مدل منم اینه ...

ـ عزیزم ما مدل خارجکی بلد نیوم مدل با ایرانی اصیل بزن بالا به سلامت خونه ام که خار چشم همه بد خواه مخصوصا این ماشین سر کوچه ...

علی ـ به این زود گرفتت ...

ـ نچ ... نچ ...

علی همون یه گیلاس خورد و زنگ زد به یه خری پول نوکرش به راه بود مثل ما سقفش آسمون نبود برگشت طرفم .

علی ـ اوی بس نگفتم خودتو بکش ...

با ادای بامنزه ی گفتم : هیش ... به تو چه از آب گذشت ست ... بزار یه شب ما بدبخت بی چاره فکر کنیم آدمیم ...

علی ـ باشه خوردی مردی چی ؟

مستانه خندیم .

ـ اول من حالا حالا تو بلک لیست عزرائیلم ... دوم من اون دنیا به در دشون نمی خورم فقط چندتا حور و پری مفتی هر روز می رن برای حکم طلاق دم دادگاه والله ... بودنم بهتر یه دنیایی از شرم به دوره .

موبایلش زنگ خورد

علی ـ خب من باید برم ... فربد کاری نکنی ها در ضمن بد رفتم بخواب ...

ـ چشم فقط قبل رفتنت یه قرص تا کار جدیدم بهم بده آس و پاسم ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

علی همچین چی گفت که چشمام از کاسه در اومد .

ـ ا وا قلبم ...

علی با ادای من خندید و کارتش گذاشت روی میز

چشم تنگ کردم و شمرده شمرده گفتم

ـ علی تو به من نظر داری ؟

محکم زد پس گردنم و جدی گفت

علی ـ خفه ...

خندیدم

ـ علی می دونی اگه من دختر بودم چقدر خوشگل می شودم .

علی ـ نه دیگه فکر کنم هوشیاریت صفر شده ...

ـ نه هنوز روی ۹ رسید خبرت می کنم رمزش همون که یه بار گفتی دیگه

؟

کتش و برداشت

علی ـ آره ... فقط فردا که بیدار شدی بهم بگو چرا اخراج شدی .

ـ باشه برو ... نه نرو ...

برگشت طرفم و با نگرانی گفت : چرا ؟

ـ برو بالا یه ملافی چیزی بیار ...

زد تو سرم و رفت بی جنبه آدم مگه عشقش می زنه ... ای خدا من چطور این همه پله رو برم بالا حالش نیست همینجا می خوابم .

دراز کشیدم و چشمام بستم ... خواب بهشتی دیدم که مورد داره بود ... با صدای شکستن از جا پریدم چراغ همه خاموش بودند یادم نمیاد خاموششون کرده بودم بی خیال شدم چشمام بستم یکی در گوشم کش دار زمزمه کرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ فربد ...

چشم باز کردم

ـ جانم ...

ـ فربد

صدا دور و دورتر می شود صداش سرد بود وقتی صدام می زد بدنم می لرزید

ـ کی اینجاست .

ـ فربد

ـ این فهمیدم ادامه اش ...

ـ فربد .

ـ ای درد و فربد ...

خواستم بخوابم که یکی با چنان شدتی جیغ کشید که ده متری پریدم آنچنان جیغ می کشید که لوستر تکون می خورد بگم نترسیدم غلط کردم بگم نترسیدم خوبه زیرم تر نشد ...

وقتی از جام بلند شدم ... لوستر با صدا افتاد و جیغ هم تموم شد

ـ خدایا چه جن های خل و چلی ... ببین آقا یا خانم یا اجمعین ... یک آجر خونه ام ...

ـ فربد ... خونه ات ...

ـ نه پس خون تو ...

ـ اشاره کن بین خونه تو ...

ـ نه بابا بلدی حرف بزنی ... بین الان قرن بیست و یک قرن گفته و گو شنیدم اتاق بالا مال شماست بفرما نمیام طرف اتاقت اما خوب من اینجا رو با پول حلال خریدم .

ـ حلال ؟

سرم خاروندم ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ خب نه کاملا حلال ولی خریدم دیگه ...

ـ دو روز دیگه از اینجا می ری ...

ـ عمرا ... یعنی ببین قبول ... اینجا مال شما اما من جای ندارم بدبختم کار ندارم کی به من خونه می ده ؟

ـ دو روز دیگه ...

اخم تو هم رفت و داد کشیدم .

ـ نمی رم خونه ام ... سند دارم کو سند تو ...

ـ قرار با من بجنگی ...؟

ـ نه عزیزم جنگ چیه جن به این مودبی ...

داد زدم

ـ قرار تیکه تیکت کنم ...

ـ می تونی ؟

کمی فکر کردم .

ـ بستگی داره ...

وقتی سکوت کرد ادامه دادم .

ـ من یکیم تو هم باید یکی باشی ... الان زنی یا مردی .

ـ دوس داری ببینی ...

آب دهنم قورت دادم .

ـ به روح مامانم یه بلای سرت میارم ...

ـ اگه نتونستی به من آسیبی بزنی ...

فریاد کشید : از اینجا می ری ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست به سینه زدم : چشم داغونت می کنم ... فقط ببخشید اگه بردم غلام من می شی ؟

با صدایی خوفناکی خندید و چراغ روشن شد به مبل نگاه کردم که اثری از لوستر نبود نصف شبی توهم زدم با خیال راحت با جن حرف می زن مگه فکر کنم زیادی خوردم سر جام خوابیدم

چشممام و آروم باز کردم سرم به شدت درد می کرد ... بلند شدم رفتم حموم تا دوش آب گرمی بگیرم و بعدش و خدا کریم و روزی رسونه ...

شیر آب تنظیم کردم و رفتم زیر دوش آب ولرم به پوستم داشت آرامش تزریق می کرد و طبق عادتم زیر دوش خیلی ریلکس می ایستادم ... به یک باره از جا پریدم و از زیر دوش بیرون اومدم پوستم بدجور می سوخت ... دستم رو آروم بردم زیر آب ؛ آب خیلی داغ نبود ... دوباره رفتم زیر دوش ... دوباره بدنم سوخت این بار شدید تر ... چندتا فحشِ خوشگل به دوش دادم و از خیرش گذشتم با حوله ی که موهام و خشک می کردم رفتم اتاق و لباس تنم کردم در حال شونه زدن موهام از توی آینه یه سایه عجیب و غریب روی دیوار بود برگشتم خبری ازش نبود ... حسابی خل شدم ها ... با سوت کشیدن خواستم به خودم بگم چیزی نیست توهم مهلک ، همین ... اما خودم حرف خودم رو نمی فهمیدم عجیب بود که شخصیت درونم عجیب با من لج ... ته ، ته اون شخصیت داشت شمرده شمرده می گفت : جن !!!

آب دهنم قورت دادم با دو رفتم سمت آشپز خونه خوبه این می دونستم که جن ها از چاقو می ترسن ... به خودم مسلط شدم ته دلم یه تو دهنی به شخصیت وراجم درونیم زدم گفتم : من ازش نمی ترسم !!؟

وسط آشپز خونه با پیراهنی که دکمه هاش و هنوز کامل نبسته بودم و یه چاقو که عین ساتور بود گارد گرفته بودم که بزنم به موجودی که نمی دیدمش ... چه باهوشم ...

دانی

خنده دار بود نه به اون اعتماد به نفس دیروزش نه بین لرزش دستش ... من فقط هنر انگشت کوچیکم رو نشونش دادم اون هم روز ... این طوری داره می لرزه ... وای به حال شبش ... روی کابینت کنارِ پنجره نشسته بودم و داشتم نگاهش می کردم ...

فربد ـ مردی خودت نشون بده دیگه ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاهم و تکون دادم و با حرکت دستم همه کابینت با صدا باز شد و پسر شش متر پرید ... به دور بر نگاه کرد ...به شاداب نگاه کردم که با احتیاط از کنار فربد رد می شود و به رسید ... پرواز کردم و رفتم اتاقم ...

شاداب ـ دانی ... بس کن !

ـ کی بهت اجازه داد بیای اینجا ؟

شاداب ـ مرسا ...!

ـ من از نوکرهای این مخلوق های خودشیفته خوشم نمیاد حتی اگه اون خواهر من باشه ... الان هم برو دیگه هم نیا !

شاداب ـ اما دانی ... مرسا می خواد کمکت کن ...

گردنش و گرفتم و با تمام قدرتم فشار دادم وقتی بی حال شد و نشست داد زدم

ـ اگه می تونه به هم نوعش کمک کنه تو هم برو به اونی که کنیزش شدی بگو من احتیاجی به کمک اون ندارم ... برو !

شاداب بلند شد و خواست به طرفم بیاد که از ساختمون خارج شدم ... من هرگز تسلیم یه جادوگر یه جنگیر اشغال نمی شم... انقد قویی هستم که احتیاجی به کسی نداشته باشم ...

تا نصف شب توی صحرا جای که متولد شدم گشتم و به گذشته فکر کردم به اینکه پدرم به کمک یه انسان رفت و با مرگی دردناک روبه رو شود خواهرم هم اون ذات انسان دوستی رو به ارث برد و با مرسا ماند و من تنها به یه چیز دل بستم تنهای و تنفر از آدمی که به خودشون هم رحم نمی کردند ...

داخل اتاق شیرونی شدم و سرجام که با دو پله از کف بالا رفته بود زیر پله ها دراز کشیدم و به سقف نگاه کردم ... بوی بدی پچید بوی تلخ عطر اون سرم خم کردم سایه اش دیدم ...

در باز کرد اتاق تاریک بود و چراغ اون دستگاه رو روشن کرده بود ...

فربد ـ سلام کسی اینجا نیست ؟

سرم چرخوندم و گلدان پرت کردم طرفش ... که جوری زدم که بهش نخوره ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد ـ اوی من اومدم حرف بزنیم ...

داخل شد عجب روحی داشت ها ... هر کی جاش بود در می رفت ...

دستگیره رو محکم چسبده بود ...

فربد ـ ببین آقای جن ... من نمی خواهم آسیبی بهت بزنم ... پس تو هم به من آسیب نزن ...

ـ تا وقتی از خونه من نری همینه ...

فربد ـ خب ببین چقدر بد خونه من خونه من می کنی ... من مشکلی با بودن تو ندارم ... کلا شتر دیدی ندید من فردا یه قرار حیاتی دارم ... جان مادرت بی خیال شو ...

نه قرار نیست بفهمه که حوصله اش و ندارم ...

از میان تاریکی در اومدم به طرفش رفتم ... دهانش باز مانده بود آره سکته کن بمیر ...

فربد ـ ای ول ... می دونی من همیشه فکر می کردم جن ها وحشتناکن ... تو که خیلی خوشگلی ...

ـ از اینجا می ری یا میمیری ...

فربد ـ گزینه سوم سازش ... من صلح طلبم رنگ چشمات تو قربون رنگی خارجکی ... ای ول ... بین آقای جن خودم تر و تیبت و امروزی می کنم بریم دختر کوشی فقط چشمات و چکار کنم ...

یه داد بلند سرش کشیدم که در رفت ... سر جام برگشتم ...

فربد

عجب جن نفهمی این همه بگو این و آن شرایط بزار ناز می کنه ...

روی مبل دراز کشیدم و داد زدم

ـ جن خوبی باش فقط فردا شب بعدش خواستی بترکون .

چشم و بستم و خوابیدم .

چشمهامو یکی بعد اون یکی باز کردم و خمیازه کشیدم .

رفتم آشپز خونه در یخچال فکستنی باز کردم که دیدم از کف دستم پاک تر اخمی کردم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ اوی جن دزد غذام کو شکم و دوتا تخم مرغ می ذاشتی من کفت کنم ...

درش و محکم بستم .رفتم و دستشویی تا دست و صورتم رو بشورم که دیدم وسایل اصلاحم نیست ... نفس پر حرصی کشیدم دیگه نمی تونستم خودم رو کنترل کنم رفتم بالا و در اتاق ب اصطلاح اون جن خل و چل باز کردم و داخل شدم ... نوراز پنجره داخل شده بود بیشتر شبیه یه اتاق خالی بود هیچی نداشت خیلی تمیز بود .

لبخند کجی زدم و رفتم پایین . سطلح اشغال بالا آوردم و تو اتاق خالی کردم .

ـ الان بی حساب شدیم ...

در باز کردم و رفتم اتاقم و لباس پوشیدم و رفتم از کارت علی حسابی موجودی واسه یه ماه گرفتم این مهمان ما خودش بانک مرکزی بود اگه تورش کنم آیندم تامین می شود ... خرید کردم و برگشتم ... که سر کله این پسر سریش پیدا شد.

خواستم بی توجه و بهش داخل بشم ...که نذاشت ...

مرسا ـ باید باهت حرف بزنم ...

ـ اوی ... ادب نداری ... باهتون ...

مرسا ـ باهتون حرف بزنم .

ـ بنال ... کار دارم .

مرسا ـ درباره جن خونه شماست ...

ـ ا ... فکر کردم درباره مذاکرات هسته گروه شش منفی یک ...

مرسا اخمی کرد مثلا موضوع جدیه منم اخم درشت تری کردم

ـ موضوعت نا چسب برو رد کارت ...

مرسا ـ اون یه جن صحرایی ...

ـ خب پس بره کویر لوت ...

مرسا ـ یعنی کشتن تو براش آسونه .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلید و طرفش گرفتم ...

ـ بیا برو صداش بزن پدرش در بیارم .

مرسا ـ چرا باور نمی کنی ... من نگران شما ... اون انزوا طلب دوست نداره کسی خلوتش به هم بزنه ... به خدا بلایی سرتون میاره .

ـ ببین ... مو قشنگ جن صحرای باشه یا باباش من از ازش نمی ترسم چون نمی تونه بهم صدم بزنه ... در ضمن من بلدم خودم به خودم کمک کنم احتیاجی به کمک تو الف بچه رو نمی خواهم .

چند قدم عقب رفت .

مرسا ـ باشه ... وظیفه ام اخطار بود ...

ـ اگه گفتی وظیفه من چی ... رو تا انجامش ندادم ...

مرسا ـ این بار خودت میای .

ـ باشه چشم .

و با اشاره خواستم گم شه .

وقتی رفت در باز کردم و رفتم طرف گلخونه و چند تا گل چیدم که مثلا خریدم ...

داخل ساختمون شدم بویی سوختگی میومد اما مطمئن بودم غذا مذا بار نذاشتم ... به طرف آشپز خون رفت چیزی نبود ... دود دیدم از اتاقم بود ... با دو رفتم بالا و در خواستم باز کنم که از پشت قفل بود ... چند ضربه بهش زدم که باز نشد و دور گرفتم و با شدت خواستم به در بزنم که باز شد و افتادم تو اتاق ...

با دیدن صحنه رو بروم از درون سوختم تمام لباس هام جلو چشم می سوختند ...

پدر این جن در میارم پارچ پر آب کردم روی پارچه ها در حال سوختن ریختم .

با خاموش شدن اون شعله ها تازه آتش وجودم شعله ور شد .

باشه بچرخ تا بچرخیم . به طرف کیف کارم رفتم و قرآن بیرون آوردم .

یه کاغذ برداشتم و رفتم اتاق بالا و آیت قطب نوشته و به در اتاقش زدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ الان بیا پایین اگه مردی .

با خیال راحت مشغول شدم ...تا مهمانم برسه و بفهمه مرد زندگیم ...

خیاری که پوست کندم رو گاز زدم . کلا برای کار آفریده نشدم . همون زنگ بزنم برام بیارند بهتر . بلند شدم و موبایل برداشتم روی کاناپه دراز کشیدم و زنگ زدم و سفارش دادم .

دانی

خوبه بلد که برام دم تکون می ده ... به نوشته نگاه کردم .

باشه خودت خواستی .از پنجره زدم بیرون و رفتم تو خیابون از شانسم یه مرد داشت تنهایی پرسه می زد رفتم تو بدنش و چشمام رو باز کردم ... زنگ رو فشار دادم .

در رو باز کرد .به دور برم نگاه کرد .

فربد ـ هوم چیه ؟

ـ سلام راستش گربه پرید تو حیاط شما می تونم بیام پیداش کنم ؟

فربد ـ گربه !!!! ... مطمئنی ؟

ـ بله مطمئن نبودم که مزاحم نمی شودم .

فربد ـ باشه بیا بگرد ... فکر کنم رفته تو گلخونه .

ـ ممنون ... ببخشید .

داخل شدم و به طرف گلخونه رفتم داشت دنبالم می اومد .

الکی مشغول گشتن شدم و اونم داشت مدام می گفت درست دیدم یا نه ؟

با صدایی زنگ رفت سمت در حیاط و این تنها فرصتم بود از در پشتی داخل شدم و از بدن مرد بیرون اومدم به سقف تکیه دادم و به مرد نگاه کردم که از تعجب گیج شده بود . فربد داخل شد سرش داد زد

فربد ـ اوی کی به تو اجازه داد بیای تو هان ...؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مرد بی چاره گیج شده بود دنبال دلیل واضحی می گشت تا بتونه ... معادل ساده این خونه و من و حل کنه .

مرد ـ ببخشید اشتباه اومدم .

فربد ـ البته که اشتباه اومدی مگه اینجا کاروان سراست ... الان هم برو پی کارت تا زنگ نزدم ۱۱۰ بجنب .

مرد از در ورود رفت . با حرص نشست .

فربد ـ مردیکی دزد ...

حرفش رو صدایی مسخره گوشیش قطع کرد .

فربد ـ به به خانم خوش قول ... اومدم .

خانم خوش قول . لبخندی زدم الان می فهمم چرا اینقدر اصرار به همزیستی داشت .

با یه خانم ... که به نظرم نقاشی های مروا کم رنگ تر از چهره و اون کوهستان سرش بودند .فربد با احترام زیادی دعوت به نشستنش کرد .

رو به رو دختر که داشت شال سرش و در میاورد نشستم .

واقعا عطر تند و هوس انگیزی بود . خب آقا فربد بازی شروع شد .

با تکان دستم گلدان به طرف دختره پرت کردم ... البته خودم نمی خواستم بهش بخوره یه جیغ دیوانه کنده کشید و من از جیغ و ترسش لذت می بردم یکی یکی وسایل به طرفش پرت می کردم . که فربد اومد .

فربد ـ چی شده چرا صدات دادی هوا ؟

دختره با ترس و لرز گفت : اینجا ... روح داره ...

اخمی کردم دختر خل من جلوشم بهم میگه روح دوما روح نمی تونه به دنیای ما بیاد اینقد هم حالیش نبود .

فربد فربد با صدایی سعی در تسکینش و داشت گفت : مریمم اولا روح در عالم خودش ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نه بابا پس تا این حد می دونه .

مریم ـ پس ... پس چطور این ها به طرفم پرت شدند ...

فربد به دور برش نگاه کرد و اخم کرد . پس می دونست منم ...

فربد ـ مریم آروم باش این وهم و خیال ...

بله بله وهم و خیال لوستر انداختم الان چی ؟

مریم با صدایی جیغ بلند شد و خواست بره که فربد دستش گرفت .

فربد ـ باز چی شد ... ؟

مریم ـ یعنی تو ندیدی اون لوسترِ بیوفته ؟

فربد ـ لوستر ...!؟ کدوم لوستر بیا بشین این خونه وهم می ده فقط همین .

دختر فکر کنم قانع شد ... عجب زبونی داره ... مریم خواست بشین مبل عقب کشیدم که افتاد .فربد ریلکس برگشت سمتش

فربد ـ می خواهی کمکت کنم ؟

مریم با حرص موهاش رو عقب داد و بلند شد

فربد ـ بشین من یه چیزی بیارم بخوری ...

مریم سری تکون داد و نشست . فربد با اشاره روی هوا چیزی ترسیم می کرد ... و لبخندی زد و به طرف آشپزخونه رفت .بلند شدم رفتم آشپز خونه دیدم منتظر به کابینت تکیه داده بود .

فربد ـ اومدی ... پس گوش کن ... من دوستانه بهت گفتم یه امشب و بی خیال اما انگار نمی خواهی کوتاه بیای ؟

چاقو پرت کردم طرفش که دستش برید ... اخمی کرد

فربد ـ بین جن دیوونه ... با من در نیوفت که کابوست می شم .

ـ تو هم گمش و از خونه من بیرون .

مریم ـ فربد ... !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد ـ همونجا وایستا ... راستی مریم دوست داری برقصی .

ـ اگه جرعتش داری ؟

فربد ـ دارم خواستی ازش فیض ببر.

مریم ـ داری با کی حرف می زنی ؟

فربد از کنارم رد شد و دست مریم رو گرفت .

فربد ـ با خودم ... گفتم اینجا توهم می ده .

خواستم از پنجره بیرون برم که نمی شود هر کاری کردم رد نمی شودم .

یه بار دیگه هم سعی کردم اما نشد . به تمام آشپز خونه نگاه کردم ، سمت چپم روی یه کابینت شکل یه ستاره پنج پر بود که با چاقو رسم شده بود . نفسی کشیدم .

نمی دونستم این پسر کدوم وریِ اگه مسلمونه که رسم این شکل گناه ... اگه نیست پس از کجا آیت قطب می دونست . مجبور بودم بشینم به نمایش مزخرفش نگاه کنم . تو فکر بودم که صدایی موزیک جلفش از سرم دود بلند کرد . گوش هام تحمل این صدا رو نداشت . صداش اومد .

فربد ـ عزیزم صبر کن یه چیز بیارم نوش جان کنی .

صدایی خنده ی پر عشوه ی دختره اومد . فربد داخل شد از تو کابینت چیزی بر می داشت .

ـ تا الان فقط بهت اخطار دادم اگه بهم صدمه بزنی ... مقصر بعدش خودتی !

برگشت به طرفم .

فربد ـ منم نخواستم بهت صدمه بزنم فقط خواستم بفهمی ... من مثل بقیه نیستم پس تمومش کن تا تمومش کنم .

لبخندی زد و رفت .

خیلی خب مقدمه سازی کافیه حالا می فهمی من کیم . نفسی کشیدم دستم رو ستاره گذاشتم و سوزوندمش . از پنجره خارج شدم رفتم اتاقش و به دورتا دور اتاق نگاه کردم یه چیزی لازم دارم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه چیزی از وجودش باشه . به حموم رفتم و از شونه اش مو برداشتم خندیدم و رفتم صحرا و دنبال یه حیوون گشتم که یه سگ ولگرد و بیمار که رها شده بود پیدا کردم ...

فربد

صدایی در باعث شد از رقص دست بردارم و برم غذا رو بگیرم که داشتم ضعف می کردنم در باز کردم و پلاستکی از مرد موتری گرفتم و پولش رو دادم . نمی دونستم چرا اول شب خوابم می برد ، هنوز کلی برنامه داشتم واسه امشب .

مریم روی مبل نشسته بود و داشت نوشیدنیش و مزه مزه می کرد لبخندی زدم

ـ شام رسید ... الان میارم .

مریم ـ باشه .

به آشپز خونه رفتم و غذا رو داشتم تو ظرف مخصوصشون خالی می کردم خواستم قاشق چنگال بیارم که چشمم به کابینت افتاد که ستاره سوخته بود . به دور و برم نگاه کردم . مطمئن بودم رفته ، همون بهتر که رفته . خمیازی کشیدم و بشقاب ها رو برداشتم بردم پذیرای . و روی میز گذاشتم دیگه تحملم طاق شد و روی مبل ولو شدم .

مریم ـ چی شد ... فربد حالت خوبه ؟

ـ ببخش مریم ... احساس می کنم خیلی خسته ام .

مریم ـ باشه پس برو اتاقت بخواب منم دیگه می رم .

ـ نه بابا شام نخورده محال بزارم بری .

مریم ـ اما حالت خوب نیست ...

ـ چرا خوبم ... پاشو بیا سر میز من بقیه رو بیارم .

مریم ـ نه تو بشین من میارم .

آفرین دختر خوب .

ـ نه محال بزارم تو مهمان منی ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مریم ـ تعارف نکن دیگه ... پاشو بشین پشت میز الان غذا رو میارم .

ـ باشه پس دستم بگیر بلند شم .

بر و بر نگاهم کرد خیلی خب بابا ... خندیدم و بلند شدم مریم از خنده بامزه ی من لبخند ی زد و رفت به طرف آشپز خونه ... اون دو قدم راه عین دوساعت پیاده روی بود . مثل معتاد ها داشتم سر غذا چرت می زدم ، بی چاره مریم داشت واسه دیوار خاطره تعریف می کرد . سرم روی میز گذاشتم و دنیام سیاه و تار شد . با تکان شانه هام از خواب پریدم . مریم میز و جمع کرده بود و آماده رفتن بود .

با هر زور زحمتی بود بلند شدم تا بدرقش کنم که گفت :

مریم ـ نه خودم میرم تو برو استراحت کن .

نذاشت چیزی بگم و رفت با بی حالی رفتم بالا و به شکم روی تخت افتادم .

یکی داشت گونه ام لیس می زد چشمام باز کردم و از ترس عقب رفتم .

به دور و بر نگاه کردم همه جا تاریک بود و فقط دوتا چشم روشن می دیدم دستم داشت فرو می رفت چنگی به خاک زدم که متوجه شدم خاکریزه های صحراست بلند شدم و دور و برم نگاه کردم از اونجای که شلوارک پام بود موهای اون موجود که خودش و بهم می مالید و حس کردم و عقب کشیدم اما دست بردار نبود .

ـ آخه آدم با عشقش این کار رو می کنه ؟

برگشتم که یه مرد هم قد خودم تو یه لباس سبز مثل جادوگر های تو فیلم ها صورتش تو کلاه قایم کرده بود .

ـ منظورت چیه ... من کجام دارم خواب می بینم .

وحشتناک خندید : خواب ... ؟ بشین تا ببینی خواب یا بیداری .

ناخواسته نشستم . اون موجود پرید بغلم و مدام لیسم می زد .

ـ این سگ ...؟

ـ آره ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نوازشش کردم که دستم تر شد سگ روی زانوام خودش رو جمع کرده بود

ـ چرا تر ...؟

ـ چون مریضِ .

ـ چی ...؟

ـ آره والان به تو منتقل شد .

جا خورده بودم منگ نگاهش کردم . کلاه از روی صورتش برداشت .

ـ فقط چند روز زنده ی مگر اینکه من بخوام درمانت کنم .

هنوز درکش برام سخت بود خشکم زده بود . ته دلم داشتم می گفتم نه ممکن نیست .

ـ چرا این کار کردی می دونی می تونم نابودت کنم .

ـ فعلا سعی کن با عشق جدیدت کنار بیای و راه بازگشت رو پیدا کنی .

با خنده پرواز کرد و رفت .

داشتم حیرون به این ور اون ور نگاه می کردم ... بدنم داغ کرده بود خبر مرگم فکر می کردم کویر پر ستاره و روشن اما چرا امشب اینقدر تاریک که چشم ، چشم و نمی دید .

بلند شدم ... اون سگ لجن هم دنبالم میومد .

ـ چخِ ... برو گم شو دیگه .

اما کلا زبان نفهم تر از حرف ها بود . باد سرد بهم زد و دقیق همون لحظه سگ داشت پارس می کرد .

تن منم لرزید و به سگ و جلوم که بهش پارس می کرد نگاه کردم .

ـ چته چیزی نیست باد .

... ـ سلام فربد .

یکه خوردم یه دور دو خودم چرخیدم نشستم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ ای تو بودی ...!؟

... ـ من جلوت وایستادم نمی تونی من ببینی .

ـ شرمنده نکنید خانم ... شما کجایی نمی بینمت ؟

سگ آروم نشست و به رو به روم بروم نگاه می کرد .

....ـ سگ راهت و نشون می ده تو این روستا یه مرد به اسم مراد است که می تونه درمانت کنه بعدش و خودت می تونی راهت و پیدا کنی .

ـ ببخشید من امیدی ندارم ها جن خیلی خبیثِ ...

....ـ دانی برادر من خبیث نیست فقط دنیاش بعد رفتن رابطه انسانیش تیره و تا شده ... برای اینکه بهت صدمه نزنه تو اتاق مروا یه قاب عکس از یه مرد اون عکس و بردار ... برو .

ـ ببخشید یه سوال این جن ... یعنی اخویی شما منطق نداره ؟

....ـ می تونی بری .

سگ پارسی کرد و راه افتاد .

ـ ممنون خانمی سلامت می رسونم به اخویی محترمتون . همراه سگ داشتم می رفتم هر جا خسته می شودم میومد لیسم می زد . عصبی شدم

ـ اوی یه بار دیگه لیسم بزنی گازت می گیرم ... فهمیدی ...؟

بلند شدم و راه افتادم ... بلاخره روستا رو دیدم پاهم داشت بی اراده راه می رفتند از خستگی داشتم می مردم . و اون سگ با پارس داشت گوشم کر می کرد که رسیدیم انگار کورم نمی ببینم .هوا داشت روشن می شود . به طرف خونه ی که نزدیک تر بود رفتم .

یه زن پیر که با لباس سیاه و عصا از شدت پیری خم شده بود دیدم .

ـ ببخشید مادر جان کسی به اسم مراد تو این روستا است ؟

بهم نگاه کرد و دهنش تکون داد و به سگِ نگاه کرد و رفت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفش رفتم فکر کردم کر یا گوش هاش سنگین برای همین با صدایی بلند و همین طور تکان دستم خواستم بفهمونمش :

ـ مادر ... اینجا ... کسی .. به اسم ... مراد ... مراد ... هست

نگاهم کرد داد زدم

ـ مراد ... ای خدا من چه بدبختم ...

بی خیالش شدم و به طرفی رفتم که شاید یه آدم سالم پیدا کنم .سگ هم دنبالم اومد چه گیری افتادیم ها .

صدایی خوس ها بع بع گوسفند خبر از بالا اومدن آفتاب می دادم

یه مرد روستا بود و داشت به طرفم میومد از ته دل دعا کردم جوابم بده و سرکارم نذاره

ـ سلام ... بخشید اینجا مردی به اسم مراد هست ؟

مرد روستایی ـ ها که هست ... اون تپه اونجایه .

نگاه ی به میسر دستش کردم بادم خالی شد .

این همه راه باید برم خبر مرگم ... مگه دستم نه پام به اون خونه نرسه از تصور اینکه الان لم داد و به ریش من می خنده عصبانیتم بیشتر شد .

از تپه بالا رفتن که دیدم یه الونک چوبی درست کرد چه با صفا .

به طرفش رفتم .

ـ سلام کسی خونه نیست ... آقایی مراد ...

مرد مسنی بیرون اومد .

مراد ـ بله ؟

ـ شما آقا مرادی ؟

مراد ـ و شما آقا فربدی ... بیا تو تو هم بیرون منتظر باش .

نگاه ی به سگ کردم که نشست و سرش روی پاهای جلوش گذاشت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

داخل خونه یه اتقی و با صفای شدیم نشستم

مراد ـ برات آمادش کردم .

ـ چی رو ؟

مراد ـ غذا تو .

و خندید خل و چل .منم با حالت مسخره ی مثل خندیدم که به عقل نداشتش شک نکنه .

جلوم سوپ گذاشت .

و مقداری برداشت برد بیرون تا به اون سگِ بده .

وقتی برگشت گفتم : راستش من اومدم ...

مراد ـ نگران نباش بخور نمک نداره .

واسه خودش ریخت و تند تند خورد ... منم خوردم لبخند زورکی زدم و سوپ طعم جورابش به زور قورت دادم .

با ذوق گفت : خوش مزه بود ؟

ـ خیلی حرف نداشت تا به امروز سوپی به این محشری نخوردم .

مثلا خجالت کشید .

مراد ـ نه دیگه اونقد خوب نبود .

ـ چرا به نظرم برو مسابقه آشپزی شرکت کن اول می شی ...

خندید و بلند شد

مراد ـ پس بیا برات بریزم .

چشمام از کاسه در اومد : نه نه من رژیم زیاد نمی خورم ... ولی نمره ات بیست ...

مراد ـ باشه ... سیر شدی ؟

ـ بله چه جورم سیر شدم ... باورت میشه دلم می خواهد بالا بیارم از بس خوردم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مراد ـ اشکال نداره زیاد دارم .

از رو هم نمی رفت .

وقتی سوپش و سر کشید بلند شد و اون شی فلزی و که مثل میخ بلند بود از داخل آتیش بیرون آورد سرخ سرخ بود .

مراد ـ بخواب .

ـ جان ... چکار می خواهی بکنی ؟

مراد ـ به من اعتماد کن ...

ـ بدبختانه نمی تونم .

مراد ـ باید درش بیارم .

ـ چی رو خب ؟

با عصبانیت چشماش و باز بست کرد

مراد ـ سحر رو

ـ سحر ؟

مراد ـ چقد سوال می کنی بخواب ...

ناچار دراز کشیدم ... بالا سرم نشست و دستش و گذاشت روی قلبم و اون میل رو داخل دهنم برد و قلبم و فشار داد و حس کردم دارم بالا میارم .

میل رو در آورد و یه دیس داد تا بالا بیارم وقتی چشم باز کردم انتظار داشتم تو کاسه پر سوپ لجنش باش . اما نبود فقط مو بچیده شده و خون بود .رنگ مو سیاه مال خودم بود اون مویی زرد شتری مال کی بود .

نگاه پرشس گرم بهش دوختم .

مراد ـ سحر وصل برای عشق ...

ـ با کی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مراد ـ با سگ روح تون یکی می کنه ...

ـ عجب جن دیوونه ی ها من با یه سگ ...

مراد ـ می دونست فقط داشت اذیتت می کرد پس شعله اش و زیاد نکن ... اون جن به هیچ کسی پایبند نیست اگه بخواهد می کشه اگه بخواهد ...

ـ پدرش و در میارم ... راستی این سحر الان باطل آیا ؟

مراد ـ آره ...

ـ این سگ دنبالم نمیاد ؟

خندید و لباسش پرت کرد طرفم .

همراه مراد تا سر خیابون رفتم و از اونجا با ماشین و هزار یک مصیبت تا رسیدم تهران بوی هرچی می دادم الا خودم .

علی دم در خون ام ایستاده بود با دیدنم چشماش چهارتا شد به زور سلام دادم .که بدبخت سلام من براش عجیب اومد و گفت

علی ـ چی شده ...!؟ این چیه پوشیدی...!؟ کجا بودی ...!؟ این چه حالی !؟

ـ علی به جان من نباش به جان خودت دارم از خستگی می میرم میشه سوال نکنی ؟

در باز کردم و بالگد در ورد رو هم باز کردم و روی مبل لم دادم .

علی ـ فربد داری با خودت چکار می کنی ... با توم ؟

ـ علی من دارم ضعف می کنم نگران من نیستی نگران هیکلم باش ...؟

علی ـ عمه زنگ زد گفت ببرمت بهشش .

چشمام و باز کردم .

علی ـ نگران بود ...

ـ تو هم باور کردی ... بی خیال بابا ... تو دنیا تنها کسی که نگران من میشه توی و جن خوشگل .

علی تعجب کرد : جن خوشگل ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زدم : آره راه برگشت و درمانم اون نشونم داد گفت آبجی دانی .

علی که فهمید مخاطبم اون نیست

علی ـ خل خان با هوا حرف می زنی ؟

نگاهش کردم و سرم تکون دادم چشمام و بستم .

علی ـ جواب عمه رو چی بدم ؟

ـ بگو توبه گرگ ...دور از جون گرگ مرگه .

علی نفس تاسف باری کشید رفت تا واسه من یه چیزی درست کنه .

بس که دوستتم داره ، خدا علی و برام نگه داره . چشمام و باز کردم و به گذشته فکر کردم . عمرا عمه من از پسری که می گفت بمیره هم نمی ذاره بیاد خونه اش اونم چون پسر ماه رخ بود . و الن همون حروم زاده عزیز شده و نگرانش شده ، ابدا.

سلام گرگ بی طمع نیست .

***

دو روز از آخرین بلایی که سرم آورد می گذشت ؛ خدا رو شکر ، توی این دو روز علی پیشم بود و گرنه منتظر یه بلایی غیر طبیعی جدید بودم !

اون روز خواستم برم دیدن دانیال ، نه که خیلی رفیق بازم ، واسه همون !

بعد سلام و احوال پرسی کنارش نشستم .

دانیال ـ کدوم باد صبای تو رو این طرف آورده !؟

لبخند مکش مرگی زدم : نه واقعا نگرانت بودم ... خوبی ...

دانیال سری با تاسف تکان داد و با روی باز گفت : خوبم تو خوبی سنگر تو حفظ کردی !؟

به پشتی مبل تکیه دادم : راستش و بگم نه ... نمیشه یه راه مطمئن پیدا کنی از اونجا بره !؟

خندید و میون خنده بریده بریده گفت : جالبه .... تو خونه اون و اشغال کردی اون بره !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخمی کردم و ابرو چپم بالا رفت : اولا ، اونجا خونه ی منِ ... سند دارم ... ! دوما، مگه جن نیست !؟ بره یه ور دیگه خرابی ، چاه ی ، کوفتی ، زهرماری ، ای بابا جن به این حریصی ندیده بودیم که دیدیم !

دانیال سر جاش تکون خورد و جدی نشست : فربد خودت چی !؟

تو طمع اون خونه رو نداری !؟

نگاهش کردم : خب ... خب طمع من فرق میکنه ، من آدمم احتیاج به سر پناه دارم و ...

دانیال ـ و اون نداره !؟

ـ دانیال ، مرگ من ، این تن بمیره ، تو طرف منی یا اون جن دیوونه !؟

دانیال ـ من نگران توام طرفدار کسی نیستم !

بشکنی زدم و ذوق زده گفتم : آفرین ... دمت داغ ... الان راه کار ارائه بده ... !

با تکان ابرو هام خندید میونه خنده گفت : یه دوست دارم که فکر کنم جنی تا به حال نبوده که از پسش بر نیومده باشه ... !

ـ خب بهش بگو بیاد ... !!!

دانیال ـ دستمزدش بالاست !

افی کردم : من که آس و پاسم خودت یه کاریش بکن ... اوکه شد خبرم کن ... با اجازه !

تو تعجب دانیال دستش و فشردم و از ندا هم خداحافظی کردم .

ته دلم اما از آخر این ماجرا می ترسیدم دلم نمی خواست دوباره دربه در بشم ؛ دست به جیب قدم می زدم .

ـ فربد ... !؟

برگشتم و دور و اطرافم و نگاه کردم کسی نبود ؛ صدایی به این نازکی رو قبلا شنیدم ها !؟

ـ فربد ... !؟

ـ جانم !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ چرا یادت رفت !؟

ـ چی یادم رفت !؟

ـ مگه نگفتم اون تابلو رو بردار !؟

هان کشداری گفتم : چشم رسیدم بر می دارم ... !

ـ اون مرد رو نیار خونه اش ... خواهش می کنم !

ـ اولا خونه ی من ... دوم برادرت باید از اونجا کوچ کنه ... اصلا تو چه خواهری هستی بچه به اون معصومی رو طرد کردین ... آفرین دختر خوب برو بهش بگو بیا پیش من ...

ـ دانی قسم خورده و تا قسمش رو اجرا نکنه ... از اونجا نمی ره .

چشمامو تنگ کردم : چه قسمی !؟

دیدم صدا از دیوار بلند می شه از خواهر جن نه ، بی خیال شدم و راهم و رفتم ؛ به من چه اصلا ، مهم رفتنش بود نه قسم اش .

در رو باز کردم و داخل خونه شدم ؛ روی مبل دراز کشیدم و به سقف خیره شدم سقف درست مثل ابر های سیاه پر دود بود ؛ از جا پریدم همه جا پر از دود بود ؛ اما دود ها مثل ابر ها روی سقف بودند ؛ با دو رفتم بالا ، برعکس سقف پایین ، کف پوش پر دود بود ؛ به طرف اتاقم رفتم و با دیدن تابلو یادم اومد ؛ به طرفش رفتم موهاش اندازه دو انگشت عقب رفت بودند و قسمتی از چشم چپش دیده می شود .

ماتم برده بود ؛ چشم بستم و خواستم برش دارم ؛ اما بالمسش تصویرهای گنگی تو ذهنم پراکنده شدن ؛ سرم داغ کرد و پاهم تا شدند و زانو زدم انگار کسی مجبورم کرد ؛ بخوابم و خواب رفتم .

دانی

با صدایی جیغ مروا به پایین رفتم و دیدم جلوش خواب ؛ حتما بهش دست زده .

بهش خیره شدم کاش می تونستم ... !

پرواز کردم و رفتم خونه مرسا ، مرسا با دیدنم تعجب کرد و جلو شاداب ایستاد .

با دستم پرتش کردم و به آتیش دستور دادم دور مرسا رو بگیره .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شاداب ترسیده بهم خیره شده بود : چرا بهش گفتی به اون تابلو دست بزنه چرا !؟

مرسا ـ من ازش خواستم !

بدون اینکه نگاهش کنم ؛ شعله رو سوزان تر کردم .

شاداب ـ بس کن ... نمی خواستم بمیری می خواستم تموم شه تمومش کنم .

گردنش و گرفتم و بلندش کردم : تو با چه جرعتی تو هدف من دخالت می کنی ... با چه قدرتی یه آدم وارد بازی کثیف تون می کنید !؟

مرسا ـ اون یه آدم عادی نیست ... تو درمقابلش کوتاه میای ..

با نگاهم ساکت شد : من کوتاه نیومدم ... طبق شرطش اون هنوز شکست و قبول نکرده ... پس می تونه بمونه !

شاداب ـ دانی تو هم داری ناخواسته همزیستی می کنی !

سیلی م اون مخالف مرسا انداخت : من بهش فرصت دادم چون مثل مروا نقاش فقط همین !

و پرواز کردم و وارده اتاقش شدم و به تابلو و فربد نگاه کردم ؛ باید از اینجا می رفت ؛ قبل اومدنش باید می رفت ؛ نمی خواهم دوباره یکی دیگرو اسیر کنه .

فربد

با ناله خفیفی بلند شدم، هنوز دستم می سوخت و سرم داشت منفجر می شد .

با درد بلند شدم ، به اطراف نگاه کردم ، دوربرم تار بود و پاهم تا شدند .

تو ی پرده ذهنم ، دست های خترانه و ناله اش ظاهر شد ، بلند شدم و با هر زورو زحمتی ، تلفن که داشت خودش و می کشت برداشتم و دراز کشیدم .

دانیال – سلام فربد ...

نفسی کشیدم : سلام ... چیه زود دلتنگم شدی !! !؟

با ناباوری گفت : زود !!!!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه ی به سقف کردم ، دوباره اون مه غلیظ ذهنم ، باعث شد بشینم : آره ... همین دیشب ...پیشت بودم که !

- دیشب !!!! پسر من تو رو دو شب پیش دیدم ... راستی می خواستم بگم موضوعه ؛ جور شد .

شقیقه ام و ماساژ دادم

- کدوم موضوع !!!؟

- خل خان جنگیره دیگه!

- هان یادم رفت ... خب میاد یا نه !

- آره میاد .

***

وقتی قطع کردم گیج بودم ... دو شب پیش و من الان بیدار شدم ؛ نفسی کشیدم و بلند شدم ؛ حوصله هیچی و نداشتم ، دانیال گفت جنگیره ، شب میاد و قبلش باید حسابی آماده باشم .

***

با صدایی زنگ در ، در رو باز کردم ؛ با دیدن پسر جوون دهنم باز موند .

دانیال لبخندی زد گفت : معرفی می کنم

دستش و به طرف من دراز کرد : ایشون دوستم فربد هستند !

دستش و دراز کرد و با لبخند و چشم های نیلی که پشت قاب عینک بودند ؛ بهم خیره بود : من وحیدم .

دستش و فشردم و دعوتش کردم بیاد داخل ، قبل از داخل شدن دانیال ، اخمی کردم : منو اسکول فرض کردی ... این نیمچه می خواهد من از ...

هیس دانیال ساکتم کرد : می تونه .. باهم بیا بهش اعتماد کن !

با همون صدای پایین گفتم : این بیشتر شبیه ... بچه بالا شهری های اتو کشیدی مثبت رمانتیکه .

دانیال با حرص خوردن من لبخندی زد گفت : واقعا نمی دونستم مثبت رمانتیک رو خوب اومدی .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمکی زد و رفت طرف وحید ؛ نفس عمیقی کشیدم و لبخند ی نمایشی زدم و رفتم طرفشون ؛ در رو باز کردم و خواستم داخل بشن .

خواست داخل بشه اما پاش و عقب برد : قبل ورودم چندتا سوال دارم .

نگاه ی به دانیال کردم

- بپرس !!!

- قبل از اومدنم طهارت کردید ...

- بله دانیال بهم گفت ...

- و...

یه جوری" و" گفت که باید خودم می فهمیدم ؛ خب از کجا می فهمیدم !!!؟

- "و" اش نگفت مگه نه نگفتی "و" .

دانیال روبه وحید کرد : خیالت راحت همه چیز و مو به مو بهش گفتم !!!

آقا زاده خیالش راحت شد و قدم مبارک رو برداشت ؛

سرتاسر سالون رو نگاه کرد ؛ طبق خواستش تمام چراغ ها، خاموش شدند ، بعدش هم ، تنها چراغ بالا سرمون روشن بود .

کیفش رو باز کرد و عود روشن کرد ؛ به طرفم گرفت ، ماتم برده بود ؛ اما اون داشت قرآن می خوند و روم فوت می کرد .

منم گیج به دوتاشون نگاه کردم ؛ اون سر درد لعنتی برگشت و دوباره جیغ و ناله ی زنانه ، چشم هام ناخواسته بسته شدن و چیزی نفهمیدم .

وحید

چشم که بست ، متوجه چین ابروش شدم ؛در حال خوندن به دست هاش نگاه کردم ؛ که مشت شودند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با اشاره من ، دانیال بلند شد و گرفتش ؛ ریتم من تندتر شود و نفس کشیدن های اون تندتر ؛ لامپ داشت خاموش و روشن می شود .

– فربد ... فربد ...صدامو می شنوی ...

چشم باز کرد و لبخند کجی زد ، ماهرانه تر از هر جنی (یعنی صداش خش دار و خس خس نداشت و دورگه هم نبود) گفت : اون نمی تونه صداتو بشنو ... این و که می دونی .

سرش به طرف دانیال چرخوند و پرتش کرد ؛ با دو به طبقه بالا رفت .

دانیال نگاهم کرد : وحید ...!!!!

لبختدی زدم : نگران نباش ! !!

بلند شدم و شمعی که روشن بود و زیر چابوک گرفتم ؛ که روشن شد .

جلو تر از دانیال ، از پله ها بالا رفتیم ؛ دانیال رو به من کرد : وحید اگهب ه فربد آسیب بزن...!!!؟

– نترس نمی زنه ... چون این من میگم ، همون بچه مثبت رمانتیک .

لبخندم رو که دید آهسته گفت : ببخشید ...!

در اتاق باز کردم ، رو به یه تابلو ایستاده بود .

– منو احضار کردیکه دلیل آزارم و بدونی ... تحملش و داری بشنویی... تحملش داری که بدونی !!!؟

– من نمی خواهم بهت صدمه بزنم ... اما باید از اینجا بری !

برگشت : رفتن من که ناممکنه... رفتن فربد اما ممکنه !

– فربد نمی خواهد توی خونه اش باشی !

– اما مجبورم باشم !

– منظورت چیه !!!؟

برگشت به طرف تابلو .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– صدایی خنده دخترکی ، باعث شد وارد این خونه بشم ؛ اونقدر اون خنده خاص بود ، که من به طرف خودش جذب کرد ؛ از سقف وارد اتاق شدم ؛ دختر بچه با دفتر سفیدش ، در حال کشیدن نقاشی بود ؛ می شود گفت که تخیلی فوق العاده داشت ؛ به خوبی دنیای برای خودش ساخته بود ، که من رو مجذوب خودش کرده بود ؛ نور مهتاب ازم عبور کرد و به روی اون افتاد ، قبل فرارم سر بلند کرد ؛ انتظار نداشتم ... اما شد ، منم یه جنم یه جن !

ماتش برده بود ؛ انتظار غش کردن ، جیغ ،صدا و صدمه داشتم ؛ اما اون بلند شد ؛ لباس سفید عروسکیش رو تکون داد ؛ رو به روم ایستاد ؛ نشستم و نگاهش کردم ؛ هر دو با هم دست رو صورت هم گذاشتیم .

– چه مو های بلندی داری شاخ هات کو !!!!؟

لبخندی زدم و سرم تکون دادم .

– یعنی نداری !!!؟

با اشاره به دیوار به دیوار نگاه کرد ، به سایه ام !!!

می دونستم فهمیدن این قضیه از ذهن کودکانه اون خارجه .

اما دلیل گفتنش و هم نفهمیدم : من سایه ام با شکلم فرق می کنه ... شکلم چیزی که تو نمی تونی ببینی و سایه ام چیزی که دوست دارم ببینی .

لبخند زد و دورم چرخید و بازرسیم کرد ؛ برای اون زیباترین مخلوق ، من خاص بودم ، خاص !!!

مروا برای من با ارزش تر شود ، وقتی رابطه ما دوستانه تر شد ؛ من مواظبش بودم و رازش .

اون دلیل زندگی من بود ؛ شاید اون شب مهتاب وصل رابطه ما شد ؛ که من هر روز ام با مروا بگذرونم و شب رو بالا سرش خیره به چهره اش .

مروا کم کم بزرگ و بزرگ تر می شود و من قویی تر ؛ قدرتی که مروا به من می داد ؛ مروا اجازه داشت من و ببینه و نترس ؛ این برای من که تنهای رو تحمل کردم ، مثل آب حیات بود .

اون روز که با گریه به طرف اتاق شیرونی رفت ؛ شروع کابوسم بود ؛ منم دنبالش رفتم ، گوشه ای سمت راست نشسته بود و خودش و تکون می داد ؛ نمی تونستم... اجازه نداشتم از این بیشتر نزدیکش بشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سر بلند کرد و نگاه ام کرد ، چند دقیقه بهم خیره شد و بعد دوباره سرش و قایم کرد ؛ پرسیدن حالش برام ممنوع بود ؛ لمس کردنش ممنوع بود ؛ من اون دوستم می دونستم اما قانون ؛ قانون بود .

- کاش مثل تو بودم ... کاش هیچ کسی رو نداشتم ... کاش وقتی مامان مرد ، بابام هم می مرد ...!

- مروا ...!!!؟

بلند شد و تمام اتاق به هم ریخت ، به سقف چسبیدم ، همه چیز شکست ... این نشونی از بزرگ شدن مروا بود ؛ مروا کوچولو و ساده ام ، داشت تغییر های می کرد که من نمی دونستم .

سال دوم دبیرستان بود ، هر روز کمتر از دیروز می دیدمش ، دیگه خبری از اون دختر ک نبود ، خبری از اون خنده نبود ، و این یعنی محو شدن من ، ضعیف شدن من .

با دوستاش وارد اتاق شد ، لباس مدرسه اش رو پرت کرد ، مشغول گشتن شد

- مروا راست می گی ...!!!؟

- من می ترسم ...!

- نترس امشب شب چهارده ام ماه ست ...!!!

آینه رو از کیفش خارج کرد .

چشم هام گرد شد ، سعی کردم مانعش بشم ،سعی کردم اینکار کنه ، اما نتونستم ، یه تصویر محو شده نمی تونست ، جلوی هوس یه دختر نترس بگیره .

بلند شد و پنجره رو باز کرد و به ماه نگاه کرد

- این کار نکن مروا !!!

نگاه ی بهم کرد : می خواهم قدرتش رو بهم بده !

- در عوضش اون باارزش ترین چیزت و می خواهد !!!

نیشخندی زد : با ارزش ترین چیزم !!!؟ بابام .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند زد و چراغ خاموش کرد ، به دیوار تکیه داده بودم ، نظاره گر این بودم که مروا چطور به قمارش می رسه !

درصورتی که می دونستم با ارزش ترین چیز مروا چیه !!!

آینه رو روبه روی مهتاب تنظیم کرد ؛ از دوست هاش خواست، کنار برن هر دو دوست هاش به هم چسبیدند .

- مروا هنوز فرصت داری ...!!!

با بریدن دستش گفت : نه !؟

دایره ی دور خودش با خون درست کرد و منتظر شد تا بیاد؛

بی تاب شاهد این بازی مسخره شدم ؛ که اجازه دخالت درش ، نداشتم .

مروا چشم بسته نشسته بود و منتظر ؛ با صدای که شنیدم ، برگشتم ؛ خبر رسیدنش اومد : مروا بس کن اون تاوان سختی ازت می گیره بفهم !!!

اما مروا عزمش جزم شده بود ؛ کوتاه نمی اومد .

صدای پاش نزدیک تر شود ؛ اما جز من کسی نشنید ؛ مو های مروا باز شدند ؛ با این بازیش ، تازه فهمید با آتیش باز می کنه .

ترسیده چشم باز کرد ؛ به دوتا دوستاش نگاه کرد ؛ که با دیدن چهره مروا با جیغ وداد رفتند ؛ مروا نگاه به آینه کرد ؛ بهم با چشم های گرد شده نگاه کرد ، با تاسف نگاه اش کردم ؛ اون رد سیاه که داشت وسط پیشونیش رشد می کرد من هم به بازی داخل کرد .

داد زدم : بلند شو !

مروا تعجب کرده ماتش برده بود : دوباره دستش و برید و با صدای بلند گفت : ای شیطان بزرگ من جز بندات بدون ...

صدایی جیغ اومد ، مروا هم ترسیده بود ؛ حق داشت شیطان رو دعوت کرده بود ؛ اما اونی که خودش رو بهش حراج کرد (گوران)(guraan) بود ؛ و نشونش روی پیشونی مروا این و ثابت می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کرد ؛ که یه شاخ سیاه بود ... به طرف مروا رفتم ؛ خواستم اون از حقله تعهد بیرون بکشم ؛ اما نتونستم داخلش بشم .

صدای زنگ مانند پاهاش اومد ؛ دیری نگذشت که مروا خیره به پشت سرم من متوجه اون کرد .

برگشتم موهای سیاه اش مثل شب بودند ؛ صورت خفناکش رو پشت اون موها قایم کرده بود ؛ شنل سیاه اش و تکون داد ؛ که باعث پروازم شد .

می دونستم اجازه دخالت ندارم... اما مروا تنها رابط من بود ؛ باید نجاتش می دادم .

مروا اون نمی دید چون هنوز مورد قبولش نشده بود .

آینه رو بلند کرد و جلو مروا گرفت : بهت نگفته شب و آینه مال منه ...

مروا لبخندی زد : شیطان بزرگ من جز بندات بدونید .

بلند شد و به طرفم اومد : شیطان به نظر تو من شبیه شیطانم !؟

– مروا بچه است این یه بازی بود .

هومی کرد و به طرف مروا رفت ؛ با حرکت دستش مروا رو تسلیم به بلند شدن کرد .

– خواهش می کنم ... مروا تنها رابط منه .

– اما خودش من احضار کرد .

–شما هم مثل شیاطین نادیده بگیرین ...

– ببین جن صحرایی ... ما قانون های داریم که تو نمی تونی نقصش کنی نه دخالت ...

– اما ...

– خب خانم کوچولو دلیل احضارتو بگو تا قبل گذشتن ماه از خونه ات برآورده می شه .

مروا از شنیدن بند آ خر حرف هاش خوشحال شد ؛ با چشم های ذوق زد و اشتیاق گفت : من قدرت های می خواهم که به ساحر ها می دید .

– ساحره ...!! !؟ و در عوض تو چی می دی بهم .

لبخندی زد : با ارزش ترین چیزت مال من .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مروا لبخندی زد و تکان سر گفت : باشه ...باشه ...

نور ماه داشت می رفت : خب من موافقم .

و دست های مروا رو گرفت و نوری وارد بدن مروا شد و خوشحالی بی حد اون .

- می تونی امتحانش کنی من به قولم همیشه پایبندم .

گوران نشست کنارم و به نور ماه نگاه کرد ؛ مروا با خوشحالی قدرتش و امتحان می کرد و خوشحال بود که می توانست اشیایی رو جابه جا کنه ، بشکنه ، یا تبدیل کنه .

- خب الان نوبت منه ...

مروا خواست پدرش رو بده ؛ اما اون باهوش تر از این حرف ها بود .

با بالا اومدن دستش زانوزدم .

- گفتم نمی تونی ...

- من و در قبال مروا اسیر کن .

لبخندی زد موهاش و عقب داد ؛ به نقش پیشونیش خیره شدم و به مروا نگاه کردم که ماتش برده بود .

- من تصمیم می گیرم نه تو ...

دستش و بالا آورد .

- وقت رفتن خانم کوچولو .

با صدا خندید مروا هنوز شوک زده بود اما من نبودم باید کمکش می کردم باید کمکش می کردم ...

***

فربد

با صدای شکستن چیزی چشم باز کردم بدنم سست و بی ثبات بود و هنوز گیج بودم با دستی که به روی شانه ام نشست یکه خوردم و برگشتم نفسی کشیدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وحید – خوبی !!!؟.

سرم تکون دادم ؛ برگشتم طرفشون ، نگاهشون کردم ؛ ترس تو ی نگاهشون موج می زد .

– چی شده احضار شد هوم !!!؟

دانیال بلند شد و رو به وحید کرد

– به نظر من اون جن یه جوری بی تقصیر !!!

قبل جواب وحید ، داد زدم : چی ، چی بی تقصیره ... ببین دوست عزیز اون جن من و اذیت کرده ...

وحید – و می کنه ...

ذوق زد گفتم : ای ول درسته ...

وحید لبخند کجی زد : اون داره ازت محافظت می کنه !

دهانم باز مونده بود : نه... من می دونستم فقط خودم از پسش بر میام !

دانیال جلوم نشست : فربد ، اون جن داره تلاش می کنه تو از اینجا بری برای حفاظتت .

بلند شدم و ناراحت روی مبل نشستم : اون گفت و شما هم وا وا کردی .

نفس پر حرصی کشیدم ، نگاه ی به وحید کردم

ـ ممنون از تشریف فرمایتون ...

جفت پا پرید وسط حرفم : ببین آقا فربد؛ من قصدم از اومدن کمک به شما بود .

بلند شدم : صد البته ...چه کمکی هم کردید !!!

دانیال به طرفم اومد : فربد ، گوش کن چی می گه !

لجوجانه گفتم : بابا ، نمی خواهم... کمک نمی خواهم... بنویسم ،مهربزنم؛ دست از سرم بر می دارید !؟

وحید در رو باز کرد، قبل رفتنش برگشت : پس خودت با پای خودت افتادی توی تله عنکبوت !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخمی کردم که رفت ؛ دانیال دودل بود بره یا بمونه ، اعصابم ریخت به هم : برو دنبالش قهر کرد دوستتون !

دانیال سر تاسف باری تکون داد و رفت ، به کل یادم رفت بپرسم توی اتاق چکار می کنم !؟ اما بهتر که رفتند.

رفتم پایین و روی مبل دراز کشیدم .

برام جالب بود که گرسنه یا حتی تشنه نبودم ؛ فقط خوابم میومد ؛ یه خواب راحت رویایی .

چشم بستم و به فکر فرو رفتم ؛ خواستم اون چیزی رو که دیدم ؛ سر هم کنم ولی نمیشود ؛ فقط صدایی جیغ و خون یادم مونده بود؛

ته ذهنم گفتم" همه چیز شاید پشت اون تابلوباشه"

چشم باز کردم و بلند شدم ،همزمان ترس عجیبی رو هم تجربه کردم .

از پله ها بالا رفتم و در اتاق رو باز کردم ؛ چراغ و خاموش کردم و به اون عکس نگاه کردم ؛ توی تاریکی هم قابل دیدن بود ؛ مردد جلو رفتم ؛

جیغ ها زنده تر ذهنم رو پر کردن ؛ صدایی قلبم بلند تر شد ؛ ترس و کنجکاویم یا حتی بی صبریم من و جلو می برد .

یه قدمی اون تابلو ترسناک بودم ؛ با یه عالمه سوال از یه دنیا ناشناخته ؛ به طرفش رفتم .

زنگ خطر وجودیم ناامید شد و در رفت ؛ دیگه حس خطر نکردم .

ـ بهش دست نزن !

برگشتم باورم نشد ؛ چشمام و مالیدم ، شاید خوابم !!!

اما نبودم ؛ زبونم انگار اجازه حرف زدن نداشت .

ـ بیا عقب !!!

نفسی کشیدم و به ضعفم پشت پا زدم نمی دونستم چرا ازش نمی ترسم !!!

ـ من هنوز زنده ام ...پس تو موظفی بری ...هوم!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند کجی زد : برم !؟

ـ آره خب ؛ خسته ام کردی... دِ برو دیگه !

قدمی جلو اومد و منم قدمی عقب رفتم

ـ از کجا درباره ما می دونی !؟

ـ جواب بدهم می ری !؟

ـ جواب بده !

خشم نگاهش من ترسوند خب!

ـ اکثرشون تجربی کسب کردم...از بچگی با فامیل های شما آشنام!

اخمش توهم رفت و به تابلو نگاه کرد ؛ که منم برگشتم نگاهش کردم .

برگشتم یه چیزی بگم که نبود و دستم توی هوا خشک شد

افی کردم و برگشتم؛ گوشه لب های موجود اون تابلو؛ مشخص شدند

***

وحید

در محکم کوبیدم و کیفم گذاشتم روی میز ، روی مبل لم دادم ؛

از رفتار فربد ناراحت بودم ؛ آخه کی دست کمکیش و رد می کنه !؟

چشم بستم و چند نفس عمیق کشیدم .

ـ باید باهت حرف بزنم !؟

درست نشستم و نگاهش کردم ، از تاریکی خارج شد.

ـ به حرف من گوش نمی کنه !!!

ـ نذاره بره پیش مرسا!

با تعجب گفتم : مرسا !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ مرسا می خواهد با کمک فربد و خواهرم ، به قدرتی برسه که دنیا رو نابود می کنه ، در صورتی که غلام شیاطینه .

بلند شدم و به طرف اتاقم رفتم در باز کردم : من می خواستم کمکش کنم ...اما کله شق و نمی ذاره ...

ـ به حرف من کوش کن ، اون هم می فهمه !

کمدم و باز کردم : بگو گوش می کنم!

ـ فربد یه پسر عادی نیست!

ـ این خودم فهمیدم وقتی به هوش اومد ، وقتی توی بدنش رفتی ، فهمیدم چون مهارانه می تونی بهش تسلط داشته باشی !!!

ـ همین من به شک برده !

برگشتم طرفش : من می دونم ... گوران مرسا رو واسه همین مامور کرده ... اما چرا فربد اون چی داره !؟

ـ این و تو باید پیدا کنید !

به سمتش رفتم : چطور پیدا کنم ... !؟

ـ از توی اسناد بچگیش !

با تعجب نگاهش کردم : نکنه فکر می کن اون دورگه ست !؟

نگاهش بهم فهموند که درست حدس زدم !

ـ ولی ... !!!

ناراحت نگاهم کرد : واسه همین از خودش نپرسیدم ، چون با شناختی که ازش دارم منکر میشه !

ـ من هم اگه ازش بپرسم داغ می کنه !

یکم فکر کردم فربد از ظاهر شکلش تمام عادی بود ؛ که این در دورگه نیست!

فکرم رو خوند : روی جادوی منم مقاوم نیست !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهش کردم :پس چطور دورگه است!؟ ... خب باید هر دوتاشون داشته باشه !!!

ـ من مطمئنم که دورگه است !!!

نفسی کشیدم : باشه من ببینم چکار می تونم بکنم !

لبخندی زد : و من تلاش می کنم قسمت خفته اش بیدار بشه... قبل اومدن گوران !

و ناپدید شد ، فکرم مشغول این ماجرا بود ، می دونستم که پسرِ خاصه ؛ اما نمی دونستم چرا ؛ الان فهمیدم، بجای اینکه آروم بشم بیشتر نگران شدم ؛ چون همه دوست دارن روی ماه قدم بزن اما قدم های کمی این رو تجربه می کنه .

***

فربد

چشم بسته بودم ، حس کردم که کسی داره دور سرم پرواز می کنه ؛ باز این جن خل و چل اومد؛ خبر مرگش راحتم نمی ذاره ها!

چشم بسته نفس پر حرصم بیرون دادم ؛ سعی کردم کفی مرگم بزارم زمین ؛ که صدایی زوزوش نمی ذاشت ؛ چشم باز کردم .

ـ می خواهی بسوزنمت ... !؟

خنده وحشتناکی کرد : قدرتشو نداری !

ـ شیطونه می گه بزنم ناکارش کنم ها!!!

دوباره خندید ، بلند شدم و رفتم اتاق شیرونی ؛ در رو باز کردم که ظاهر شد .

ـ ها... ببین خوشت میاد !؟ ... چرا نمی ذاری بخوابم!؟

شب بود از دست همه طبق معمول خسته بودم و عصبی ؛ حتی از این جن زبون نفهم ، دلم می خواست خرخره اش بجوم ؛ شاید آدم شد !!!

داشت به طرفم میومد که در رو بستم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم اتاقم و تمام دور و برم رو پر از خاکستر کردم ؛ روی تخت دراز کشیدم ، چشم بسته لبخند موذیانه زدم و خوابیدم .

***

صبح روز بعد ، با سردی که به پشتم خورد ؛ بیدار شدم؛ حس کردم که توی فضایی باز خوابم ، چشمام و باز کردم ، به دور و برم نگاه کردم .

تویی یه جنگل بودم، نمی دونستم چطور اونجام ، سر و پا ایستادم و چرخی زدم ، مطمئن بودم ، کار اون غول بی شاخ دمِ ؛ اما چطور من که ... !!!؟

ـ تعجب نکن !

برگشتم به طرف صدا ؛ یه پیر مرد بود که یه دستش پشت و با اون یکی به عصاش تکیه داده بود ؛ دقیقا به نظرم رسید مال دو قرن پیش باید باشه ؛ با این تصورم ترس برم داشت ، به پاهش نپاه کردم که خندید

ـ نترس ؛من جن نیستم !

ـ پسر عمه من هم نیستی !!!؟

دوباره خندید

ـ پسر عمه تو هم نیستم !

ـ می تونم بپرسم من کجام !؟

سرش و تکون داد گفت : فکر می کنی کجا باید باشی!؟

اینقدر بدم میاد سوالم و با سوال جواب بدن

ـ هر جهنم دره ی که هست... راه که داره !؟خیابانی چیزی !؟

ـ راه داره !

ـ کدوم وری باید برم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به خودم اشاره کرد؛ برگشتم پشت سرم که همه جا دار و درخت بود و بوته ؛ حس کردم اسکولم کرده، با ابروی گره خورده نگاه اش کردم

با اون لبخند و ریشه های سفیدش؛ من آماد ه انفجار کرد.

ـ ببین پیری...!

ـ اسم من احمد!

ـ الا هرکی می خواهی باش ... یا جواب بده ...

ـ یا چی !؟

ـ یا ...

نگاه ی به دور برم کردم و با حرص نفسم بیرون دادم ؛ اون از مراد اینم از این پیری حراف، از کنارش رد شدم، سرم رو به طرفش خم کردم ببینمش ، که نبود؛ برگشتم خدایا نبود؛ دهنم عین غار علی بابا باز شد!!!

پلک زدم ؛ شاید دارم خواب می ببینم ؛ اصلا صبح نشده ؛

بی خیال شدم و به راه ام ادامه دادم ؛ هر چی می رفتم ؛ انگار او جنگل پایانی نداشت، خسته و کوفته ، روی یه تنه شکسته درختی نشسته ام ؛ از این بلاهایی غیر انسانی خسته شدم؛ الان که تنها بودم به خودم که نمی تونستم دروغ بگم ؛ کم آوردم ،حس کردم به یه چیز خاص نیاز دارم ؛ اون قدر خاص که نمی شه گفت خب، اما فکرش لبخند به لبم آورد !

سرم و میون دست هام قایم کردم و چشم بستم ؛ دنیا دوباره برام تاریک شد ؛ دلم جمع خواب های رنگ و محفل شادی که دوست داشتم بود.

نفهمیدم چقدر خوابیدم ؛ اما همون باد یا هوایی سرد بیدارم کرد؛

قبل باز کردن چشم هام ، نفسم رو با حرص بیرون دادم ؛ چون مطئمن بودم که همونجام ، از جایی گرم و نرمم خبری نیست که نیست !

ـ این دیگه کیه !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدایی زنانه باعث شد ، سرمو از میان دست هام بلند کنم ؛ هر کسی بود متوجه بیداریم شد و غیب شد ؛ هوا حسابی تاریک شده بود ، مه غلیظی فضا رو گرفته بود ، نسیم با شاخ و برگ ها بازی می کرد ؛ صدایی هلهله اش بلندتر می شود ؛ با هوایی تاریک بیگانه نبودم ، حس می کنم اونجا بهتر فهمیدم که چه حس خوبیه که تاریکی ضعفت نباشه !

**

صبح روز بعد ، با سردی که به پشتم خورد ؛ بیدار شدم؛ حس کردم که توی فضایی باز خوابم ، چشمام و باز کردم ، به دور و برم نگاه کردم .

تویی یه جنگل بودم، نمی دونستم چطور اونجام ، سر و پا ایستادم و چرخی زدم ، مطمئن بودم ، کار اون غول بی شاخ دمِ ؛ اما چطور من که ... !!!؟

ـ تعجب نکن !

برگشتم به طرف صدا ؛ یه پیر مرد بود که یه دستش پشت و با اون یکی به عصاش تکیه داده بود ؛ دقیقا به نظرم رسید مال دو قرن پیش باید باشه ؛ با این تصورم ترس برم داشت ، به پاهش نپاه کردم که خندید

ـ نترس ؛من جن نیستم !

ـ پسر عمه من هم نیستی !!!؟

دوباره خندید

ـ پسر عمه تو هم نیستم !

ـ می تونم بپرسم من کجام !؟

سرش و تکون داد گفت : فکر می کنی کجا باید باشی!؟

اینقدر بدم میاد سوالم و با سوال جواب بدن

ـ هر جهنم دره ی که هست... راه که داره !؟خیابانی چیزی !؟

ـ راه داره !

ـ کدوم وری باید برم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به خودم اشاره کرد؛ برگشتم پشت سرم که همه جا دار و درخت بود و بوته ؛ حس کردم اسکولم کرده، با ابروی گره خورده نگاه اش کردم

با اون لبخند و ریشه های سفیدش؛ من آماد ه انفجار کرد.

ـ ببین پیری...!

ـ اسم من احمد!

ـ الا هرکی می خواهی باش ... یا جواب بده ...

ـ یا چی !؟

ـ یا ...

نگاه ی به دور برم کردم و با حرص نفسم بیرون دادم ؛ اون از مراد اینم از این پیری حراف، از کنارش رد شدم، سرم رو به طرفش خم کردم ببینمش ، که نبود؛ برگشتم خدایا نبود؛ دهنم عین غار علی بابا باز شد!!!

پلک زدم ؛ شاید دارم خواب می ببینم ؛ اصلا صبح نشده ؛

بی خیال شدم و به راه ام ادامه دادم ؛ هر چی می رفتم ؛ انگار او جنگل پایانی نداشت، خسته و کوفته ، روی یه تنه شکسته درختی نشسته ام ؛ از این بلاهایی غیر انسانی خسته شدم؛ الان که تنها بودم به خودم که نمی تونستم دروغ بگم ؛ کم آوردم ،حس کردم به یه چیز خاص نیاز دارم ؛ اون قدر خاص که نمی شه گفت خب، اما فکرش لبخند به لبم آورد !

سرم و میون دست هام قایم کردم و چشم بستم ؛ دنیا دوباره برام تاریک شد ؛ دلم جمع خواب های رنگ و محفل شادی که دوست داشتم بود.

نفهمیدم چقدر خوابیدم ؛ اما همون باد یا هوایی سرد بیدارم کرد؛

قبل باز کردن چشم هام ، نفسم رو با حرص بیرون دادم ؛ چون مطئمن بودم که همونجام ، از جایی گرم و نرمم خبری نیست که نیست !

ـ این دیگه کیه !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدایی زنانه باعث شد ، سرمو از میان دست هام بلند کنم ؛ هر کسی بود متوجه بیداریم شد و غیب شد ؛ هوا حسابی تاریک شده بود ، مه غلیظی فضا رو گرفته بود ، نسیم با شاخ و برگ ها بازی می کرد ؛ صدایی هلهله اش بلندتر می شود ؛ با هوایی تاریک بیگانه نبودم ، حس می کنم اونجا بهتر فهمیدم که چه حس خوبیه که تاریکی ضعفت نباشه !

بی خیال بلند شدم ؛ خواستم راه ام و ادامه بدم که به سمت راست نگاه کردم ،درخشش نارنجی فام اون چیزه ، منو متوجه اش کرد؛ به طرفش رفتم؛ که کسی داد زد !

ـ رُز!!!!؟

با صدایی داد ؛ منم به طرفش برگشتم ، اما کسی نبود ؛ راستش غالب تهی کردم ؛ سرم بالا بردم که متوجه شدم ؛ درخت ها با شاخ هاشون یه سایبون درست کردند ؛ مثل یه قلمرو به نظر می رسید .

نکنه منظور اون از رز گلی چیزی بود!؟ به زیر پاهام نگاه کردم ، نه گلی نبود؛ نفسم رو بیرون دادم؛ به جایی اون نور نگاه کردم که اثری ازش دیگه دیده نمی شود؛ به طرف همون درخت رفتم و دورش و گشتم ؛ خبری نبود که نبود ؛ حتما خیالتی شدم ؛ خوب معلوم اون جن خل چرا من آورده اینجا ؛ تا دیوونه ام کنه .

خواستم برم که دوباره حس کردم بی حال و ضعیف شدم ؛ شاید گشنه ام بود ؛ به دور و برم نگاه کردم ؛ شاید میوه ی چیزی باشه ؛ اما نبود ؛ نا امید از ته دل دعا کردم کاش خونه بودم ؛ علی یا دانیال پیشم بودن و یه دل سیر غذا می خوردم .

ولی اگه ناامید بشم اون جن به هدفش می رسید ؛ من همین جا وسط یه جنگل قبض روح می شم ؛ بعدش یه روح ولرگرد !

به خودم زحمت دادم با اون قارو قور شکمم جلو برم ؛

بعد از یه ساعت راه رفتن دیگه پاهم به فرمانم نبودند ؛ همونجا پس افتادم .

حس کردم قطر یه شهد خوشمزه ، داره می چکه روی لب هام ،وهم بود ؛ خیال بود؛ اما خوشمزه بود ؛ دهنم و باز کردم ، هر قطره اش به مساویی یه لیوان پر از نوشیدنی می موند .

چشم هام باز کردم که نور به سرعت ناپدید شد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نشستم پس می خواهد فقط اذیتم کنه نه بکشه .

داد زدم : ببین جن خل جل من باهت رو بازی می کنم و تو اینقدر ناجوانمردانه !!!

دانی

به اتاق و نگاه بی حس گوران خیره شدم ؛ با عجله به طرف آسمون رفتم ، به ماه که فقط چند شب تا کامل شدنش باقی مونده بود خیره شدم؛ ناامیدم کرد ؛ فربد پسر نیست که همه فکرش و می کنن ؛ کاش می دونستم کجا رفته و بتونم بهش بگم یا بره یا بمونه ؛ اما به شرطی که راز درونیش و بهم بگه ؛ علت انتخاب گوران بگه .

عصبی بودم و ناامید ؛ اینکه نتونم وفا دار به عهدی که با مروا بستم باشم؛ کاش می تونستم برگردم عقب کاش یه جن نبودم ؛ کاش نبودم.

ماسا داشت عبادتش و می کرد با چشم بسته گفت : چرا اومدی !؟

ـ تو چی درباره فربد می دونی !؟ ...چرا اون وارد بازی خودتون کردید!؟

برگشت طرفم .

ـ من چیزی نمی دونم... این از خودش بپرس ؛چرا اونجاست !؟ ...چرا مثل بقیه ازت نترسید !؟

لبخند موذیانه ی زد

ـ من می دونم که گوران تورو اجیر کرده که آزاده اش کنی ... به چه قیمت !؟ ...به بهایی گزافی که خیلی چیز های با ارزشتو باید پس بدی !؟

چرخید و گفت : باارزش ... من چیز باارزشی ندارم ... در ضمن بهایی گزاف من بخاطر این که آزاده اش کنم !؟... احضار و خواهش فرق می کن ... و اگر هم اونم خواهش کنه خب ...

جلوم ایستاد : چی باارزش تر از شادی هوم!؟

همه چیز داشت می شکست و آتش عبادش خاموش !

خندید گفت : شادی فکر می کنه من باهش خوشم ...

گلدان گرفت : نیستم ... جایی تو بودم روی دهلیز دشمن قدرت نمایی نمی کردم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ توهم نمی دونی ضعف دشمن تویی دهلیزش !

و از پنجره بیرون رفتم .

به طرف زیر زمین ، نگاهش کردم ؛ شادی آروم بلند شد

ـ دانی !

اما نتونست جلو بیاد

ـ بلخره فهمیدی با چه کسی هستی !؟

ـ من ببخش دانی من فقط متکی به غریضم بودم!

ـ اگه بخشش من برات مهمه ، دوست نداری با گوران بری باید کمکم کنی !

سرش و تکون داد

***

فربد

سرگردون بودم ؛ خسته از این شبِ مزخرف ، که انگار پایانی نداشت .

نفس پر حرصی کشیدم ؛ به خودم امید دادم که بالاخره کمک از راه می رسه .

گوشه ی کز کردم و سرم رو تیکه به درختی دادم ؛ ناخواسته سر بلند کردم ؛ که چنان جیغی کشیدم که نگو(خوب ترسیدم مگه ما مردا نمی ترسیم) اون جن سرش و تکون داد ؛ مثل یه ببر سیاه از درخت پایین اومد ؛ سرش رو کج کرد و با صدایی مخفوفش گفت :

ـ چه صدایی گوش خراشی (انگار صدایی خودش رو نمی شنید)

به خودم اومدم و صاف ایستادم ؛ راستش خودم از اون جیغ دخترونم خندم گرفت ؛ اما هر کی جای من بود یه جن مثل شاپانزه آویزون می دید ؛ نمی خندید دیگه !!!

چند قدم جلو اومد و من چند قدم عقب ؛ خیلی زشت و ترسناک بود؛ برخلاف اون جنه بی مخ؛ این با اون نگاه مسخ کننده ؛ داشت زهره ام و می ترکوند.

ـ از من می ترسی !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من من کرده تایید کردم

ـ آره ... فکر می کنی نباید بترسم ... !؟ آخه تو یه جنی وای یه جن !!!

پا به فرار گذاشتم ؛ زیاد دور نشده بودم ؛ که جلوم ظاهر شد ؛ به زور ، تونستم جلویی برخوردم رو بگیرم ؛ به حال و روزم خندید ؛ دست مخوفش و جلو آورد و من مور مورم شد ؛ تا دستم زد

ـ بهم دست نزن !

لبخند کری زد و صاف ایستاد ؛ دستشو جلویی چشمام تکون داد ؛ منم به اون انگشت های عجیب نگاه کردم ؛ که مثل یه مسکن داشت منو به خواب می برد؛ شاید هم پلک هام روی هم افتادند.
حس کردم ، به قد تمام عمرم ، کسل و خسته ام؛ پاهم و حس نمی کردم ؛ ولی تمام حواس هام جز لامسه و بینایی هنوز خواب نرفته بودند .

***

زیر دلم ، داشت می سوخت ؛ با هر بدبختی بود چشم باز کردم ؛ همه جا تاریک و محو بود ؛ نور های می دیدم که تشخیص داده نمی شدند .

نفسم داشت داغ می شد و بدنم سبک تر ، با خودم گفتم "مُردی فربد ، چه مرگ بدی ، جنازه ام هم دست کسی نمیاد که برام گریه کنه ؛ آخه بمیرم واسه خودم ، جوون مرگ شدم ؛ چه آرزو های داشت همسر آینده ام خوشبختی رو ازش گرفتند "

غبار یه دود و تنفس کردم ؛ که باعث سرفه و جون سریعی ، که بهم برگشت یکی شدند .

سرفه های خشکم ، باعث شدند بشینم و نفس بکشم ؛ که بدتر شد ؛ بوی لاشه سوخته ، نفس کشیدن و برام سخت تر کرد ؛ چشم باز کردم که از تعجب خشکم زد ؛ من توی یه خونه بودم اما یادم نمی اومد کجام ؛ معلوم بود خونه ی خودم نیست ؛ معده ام پیچ و تاب خورد و اخم کردم ؛ بلند شدم و به اطراف نگاه کردم ؛

یه خونه متروکِ بود این از دیوار ها و در و پنجره ها فرسوده ، مشخص بود .

در رو باز کردم ؛ به اطراف نگاه کردم ؛ بویی اون لاشه اذیتم می کرد ؛ دستم رو جلویی دهن و بینیم گذاشتم و جلو تر رفتم؛ جلویی در اتاقی ایستادم که به نظر ازش صدایی پچ پچ می اومد ؛ صدا ها گنگ بودند ، اما می شود فهمید که کسایی دارند با هم حرف می زنن ؛ دو دل بودم در بزنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یا نه !؟ که در با صدای غیژ ، آرام آرام باز شد ؛ یخ بستم ، اتاق نهار خوری بود و هفت نفر یا هفت جن عجیب ، مثل همونی که تویی جنگل دیدم بودند ؛ یکی بلند شد و سر ها از لاشه حیوون وسط میز، به طرف من کشیده شدند .

خوف برم داشت و عقب رفتم ؛ اون یکی که داشت به طرفم میومد لبخند کری زد و دستشو دراز کرد ؛ ناخواسته به طرفش رفتم .

من و در آغوشش فشرد ؛ بر خلاف حس ترسم آغوشش اونقدر آرامش بخش بود که چشم بستم و نفس عمیقی کشیدم .

ـ خوش اومدی پسرم !

با جمله اش عقب کشیدم ؛ تعجبم بیشتر شد اون یه جن زن بود ؛ حتما داشتم کابوس می دیدم .

ـ من کجام !؟

دستی به صورتم کشید

ـ خونه !

اونقدر باهوش نبودم که بفهمم منظرش از خونه چیه !؟

ـ اینجا کجاست ... !؟خونهٔ من که نیست ...!؟هست !؟

دستمو گرفت و به طرف میز کشید.

ناخواسته به دست های قلمی و زشتش نگاه کردم ؛ نفسی کشیدم ؛ به خودم امیدوار شدم کابوسه !

روی صندلی نشوندنم و موهام و بوسید ؛ دروغ چرا مادرانه رفتار می کرد منم احساسی !

مقداری از گوشت ـ که هنوز مطمئن بودم لاشه حیوان بوده ـ رو برید جلوم گذاشت .

با انزجار صندلی رو عقب کشیدم ؛ که به اهل دور میز بر خورد .

ـ دستتون درد نکنه من سیرم !

زن مهربان پشت میز نشست و با اشاره به همه گفت :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ نگران نباش ... کسی بهت صدمه نمی زنه پسرم !

نگاهی به همه کردم که نگاه ام به اون خورد ؛ مطمئن بودم یه جایی دیدمش سرش و بلند نمی کرد ؛ انگار می دونست که نگاهم به اونه ؛ که هُل شده بود .

ـ من تو رو دیدم !؟

همه بهش نگاه کردند ؛ زن خطاب به اون گفت : رزا ...فربد ازت سوالی پرسید !

اما اون خودش و جمع کرده بود ؛ یکم به اسمش فکر کردم که یاد چند لحظه قبل افتادم .

زمزمه مانند گفت : نه !

قاطع گفتم : چرا تو همیشه توی خواب هامی !

سر بلند کرد به چشم های نارنجی که یه خط سرخ دایره نارنجی مردمک رو بسته بود ؛ خیره شدم ؛ فوق العاده بودند ؛ لب ودهن کوچک ، چشم های درشت داشت ؛ اصلا شبیه اجنه نبود ؛ حداقل شبیه بقیه نبود .

زن خنده آرومی کرد و رزا بلند شد ؛ برخلاف بقیه پاهش مثل ما بود ؛ گیج شده بودم ، بلند شدم و دنبالش رفتم .

بازوش گرفتم که گرم هاش دستم سوزوند ؛ برنگشت و دوباره راه افتاد ؛ از پله های عمارت متروکه پایین رفت .

ـ صبر کن... خواهش می کنم ... !

ایستاد ، دستم هنوز می سوخت اما نادیده گرفتمش و به طرفش رفتم .

ـ چی می خواهی ... صبح شد می ری خونه ات!

جلوش ایستادم ؛ نگاه آتشینش و بهم دوخت :

ـ فهمیدی !؟

نفسی کشیدم :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ چرا اینجام ... !؟ تو ، توی جنگل ...بهم کمک کردی ، اونجا بودی ... !؟ تو همه جا با منی ، توی خوابم ، ذهنم ...چرا !؟

نفسی کشید و لبی پلهٔ آخر نشست

ـ خواب تو دست خودته !

ـ اما هر خوابی منشای از حقیقت داره ... سخته بهم بگی ، چرا !؟

سرش رو پایین گرفت :

ـ شاید وقتی می خوابیدی ... من ، روح تو رو ، تو هم من و دیدی !

ـ پس چرا همیشه حست کردم ... نه از الان از بچگی، تو یه چیزی می دونی ، یه چیزی که باعث تمام مشکل های منه !

سری تکون داد و بهم زل زد ؛ با دست زدن به کنارش ، دعوتم کرد که کنارش بشینم .

کنارش نشستم ؛ سر به زیر بود و نفس های عمیق می کشید؛

کلافه گفتم

ـ منتظرم !!!

نگاه ی سر سری بهم کرد و بلند شد ؛ رو به روم ایستاد .

ـ از کجا بگم چطور بگم ... !؟ گفتنش سخت تر از باور کردنشه !

منم بلند شدم و به طرفش رفتم کلافه گفتم :

ـ یه طوری بگو که توی کتم بره ... اصلا از خودت بگو... چرا هر اتفاقی سرم می افته تو توی خواب من میای... مثل الان !؟

نیش خندی زد و پشت به من ایستاد .

ـ گاهی وقت ها خنده ام می گیره که اینقدر احمقی !

جان ، من احمقم !!! عصبی بازوش و گرفتم که دوباره دستم سوخت ، کلافه گفتم :

ـ لعنتی !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفسی کشید ، دستم رو گرفت و نوازش کرد ؛ وقتی دید دارم کیف می کنم ؛ اخم کرد و دستم با خشونت ول کرد ؛ خب منم آدمم نوازش کردن آرامش نمیاره مگه !؟

ـ خب قبل از هر چیزی بهتر بدونی... تمام تئوری های شما غلطه !

گیج گفتم : تئوری من ... !؟ کدوم هاش !؟

در حالی که سمت در خروجی می رفت گفت :

ـ همش ؛ از تولد تا الانت !

سرم خاروندم ؛ خیلی مبهم حرف می زد .

دنبالش رفتم و شونه به شونه ؛ توی تاریکی حیاط پر از درخت و بوته های عجیب و غریب ، قدم می زدیم ؛ ساکت به جلو خیره بود و من به اون ، که کشش عجیبی داشت ؛ یا شاید من این طور فکر می کردم ؛ نمی دونم .

ـ من منظورتو نفهمیدم ها !؟

از گوشه ی چشم نگاه ام کرد که پس افتادم ؛ لبخند گشادی تحویلش دادم .

ـ منظورم این که تمام اون چیزی که فکر می کنی درست غلطه ؛ حتی فکر الانت .

فکر الانم !؟ من الان به چی فکر می کنم ... !؟ من دارم فکر می کنم عجب خواب طولانی البته با رزا رویاست ؛ قبلش کابوس بود .

با انگشت اشاره اش به شقیقم زد گفت

ـ ذاتت خرابه !

اخمی کردم که اون خندید و با خنده ش دهنم باز مونده بود .

ـ خب تو تصحیحش کن کجاش غلطه !

کنار تالابی رسیدیم که می شود گفت سال ها ست ، آب راکدش همان جا مانده و سبزلجن رنگی گرفته بود ، بوی بدی هم می داد ؛ هیچ چیزی کنارش نرویده بود ؛ خاک گِل مانند لب های تالاب ، به شکل نفرت انگیزی سیاه بودند ؛ نشست و پاهاش و داخل اون لجن فرو کرد ؛ چهره ام جمع شد .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدون اینکه برگرده موهای بلندش و تکون داد.

ـ زمینی شدی ...خیلی زیاد !

منظورش و نفهمیدم کنارش نشسته ام و زانوهام رو بغل کردم ؛

ـ راستش و بگم ...من هیچ وقت زمینی نبودم ...همیشه توی رویاهای عجیب خودم بودم ...همه هم بهم می گن غیر طبیعی !

نگاهی به چهره گرفتم کرد ؛ لبخندی زد و بلند شد ؛ گره لباسش و باز کرد ؛ دهن منم شده بود تونل ، چشمکی بهم زد و پرید توی اون تالاب ، سرش رو مرکز تالاب بیرون آورد ؛ موهای سیاه اش رگ های طلایی داشت ؛ خدایی من داشتند برق می زدند ؛ لبخندی زد .

ـ مگه نمی گی زمینی نشدی... !؟ پس بیا !

دستشو ، به طرفم دراز کرد ؛ پوستِ دستش به قدری نازک و درخشان بود که تونستم ، رگ های نازک داخلی رو ببینم ؛ تعجبم ، منو میخکوب کرده بود ؛ من همیشه اون و تویی خوابم هام می دیدم ؛ اما جز یه پرتو ، چیزی به یادم نمی موند ؛ انگار عمدا ذهنم پاک می شود ؛ بعد خوابم روزم به شکل پیچیدی شیرین می شود .

ـ نمی خواهی بیای... یا می ترسی بیای !؟

نگاه ی به آب کردم؛ کاش لجن نبود !

خندید و دوباره زیر آب رفت ؛ من مردد بودم ، برم یا نرم ، که برم برنده شد ؛ چون بیشتر از حد معمول ، زیر آب مونده بود و این موضوع ، نگرانم کرد .

ترجیح دادم لباس تنم باشه ؛ مرگ یه بار شیون یه بار .

شیرجه زدم توی آب ، از تاریکی زیر آب چشم ، چشم رو نمی دید ؛ رنگ سبز آب و ناخاصی هاش آزار دهنده بود ؛ نگران به دور و برم ، نگاه کردم که چیزی کمرم رو گرفت ؛ ترسیده خواستم برم بالا ؛ اما اون چیزِ مانع شد و نمی ذاشت ؛ وقتی خواستم دستش و از دور خودم باز کنم ؛ فهمیدم رزاست ، چون دست های شبیه به اون ندیده بودم .

نفس کم آوردم ، دست و پا زدم که برم بالا و نفس بگیرم ؛ نذاشت .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از اینکه توی تله ی مخوفش افتادم ؛ مثل خر پشیمون شدم ؛

داشت خفه ام می کرد .

چشم هام داشت تار می شود و گلومم می سوخت ؛ اما حاضر نبودم که از اون آب قطری ببلعم .

رزا آروم تویی گوشم زمزمه کرد :

ـ نترس شیطان زاده... تو به این راحتی نمی میری !

دستش رو کنار کشید ؛ با عجله به بالا رفتم و نفس عمیقی کشیدم ؛ رزا سر جای قبلش نشسته بود و لباسشو به تن کرده بود ؛ انگار من کندتر از لاک پشت شنا کردم .

از آب خارج شدم ؛ روی زمین دراز کشیدم ؛ اونم کنارم دراز کشید .

بعد از چند نفس عمیق ، چشم باز کردم و به چهره شادش اخم کردم .

ـ تو می خواهی من بکشی ... حتما نسبت خیلی خوبی با اون جن خل و چل داری !

لبخندش پهن تر شد .

ـ می خواستم ببینم چقدر زمینی شدی !

ـ من یه آدم دو پام عزیزم ... میخ زمینم !

انگشتش روی اخمم کشید و خندید :

ـ آدم !؟

بلند خندید و تکرار کرد "آدم "

ـ فکر نکنم حرف خنده داری زدم !!!

ـ چرا... اتفاقا خیلی خنده دار بود ...آدم !!!

نشستم و نگاهش کردم .

ـ من نگفتم میمونم ؛ که قهقهه می زنی !!!

اونم نشست و به طرفم خودش رو کشید؛ که عقب کشیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ نترس ...خونت ، تلخ تر از اونی که بخواهم بخورمت !

سری تکون دادم و سرم پایین کشیدم .

ـ شاید ... ولی من دیگه ، بهت اعتماد ندارم !

نفسی کشید و دستش و داخل موهام برد ؛ سر بر گردوندم و نگاه اش کردم .

دست دیگرش و روی گونه ام گذاشت ؛ دیدن زیاد اون نگاه اذیتم کرد .

ـ بزار آروم شروع کنیم خب !؟

نگاهش کردم

ـ چی رو !؟

لبخندی زد

ـ چطوره ، از به دنیا اومدنت شروع کنیم ؛هوم !؟

سکوت من ، اون رو به حرف درآورد.

ـ اون سالی که به دنیا اومدی ؛ یا بهتر بگم... آورده شدی !

با تعجب گفتم

ـ آورده شدم !؟

ـ آره ، تو آورد شدی ...چون بعد از اینکه مادرت باردار شد ؛ برگشت به دنیای خودش ؛ وقتی متولد شدی ؛ همه فهمیدند که باید بری به دنیای آدم ها ، مادرت حاضر نبود ؛ در واقع نخواست... برای همین بدون اطلاع مادرت آوردنت زمین ؛ تا زمینی بشی ؛ چون فیزیک تو مال پدرته که یه جادوگر بوده .

ـ وایستا ، من یه در صد هم نفهمیدم !!!

لبخندی زد و به دور دست خیره شد

ـ اگه لباستو، دربیاری متوجه می شی ؛ چون تو با شنا کردن و لمس من بدنت واکنش نشون می ده !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی فکر تیشرتم و در آوردم ؛ وقتی بدنم و دیدم شوک شدم ؛ زیر پوستم انگار جریان برق داشت ؛ مثل اینکه توی بدنم صاعقه ها بهم می خوردند و روشن می شودند ؛ این رگه های الکتریکی انگار از چیزی محافظت می کردند ؛ دست رزا روی پوستم قرار گرفت و جای دستش روی پوستم موند ؛ لمسش باعث شدت واکنش الکتریکی بدنم شد ؛ که درد شدیدی رو حس کردم .

با تعجب نگاه اش کردم زبونم قفل شده بود .

ـ و اما سوالت که نمی تونی بپرسی ... تو یه شیطان زادی !؟

زل زدم بهش ذهنم خط خطی بود ؛ مدام داشتم جمله آخرش رو توی ذهنم تجزیه می کردم ؛ که درکش ، باورش ، خیلی سخت بود خیلی سخت !

نفس پر حرصی کشیدم :

ـ غیرممکنه... من آدمم ،بفهمم !!!

عصبی بلند شدم .

لبخندی زد و مسخره ام کرد:

ـ هر طور که راحتی !

ـ دروغه ...غیره ممکنه ...غـــــــــــــیـــــــــــــرمـ

دلم خواست بزنم ناکارش کنم ها.

ـ اولا ، من هرچقدر بد باشم نه به کسی صدمه زدم ؛ نه باعث زحمت کسی شدم ... !

ـ منظور من آدم ها نبودند ؛ بخواهی هم نمی تونی بهشون صدمه بزنی !

چشم بستم و نفس عمیقی کشیدم ؛ وقتی دید که کم آوردم ؛از کنارم رد شد ؛ در حالی که می گفت :

ـ انجمن تصمیم گرفته بود که همیشه بخاطر خانواده ات ، دور از انجمن باشی ؛ کاملا تا آخر عمرت یه آدم بمونی ... !

نگاه ی بهم کرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ اما چند ماه پیش که برای دور کردن دانی ، از روش های ممنوعه استفاده کردی ؛ تصمیم گرفته شد ؛ من مخفیانه قبلا پیشت بودم ؛ که متوجه شدم جون خودت هم در خطره !

تعجب کردم به طرفش رفتم

ـ جون من ...اون جن می خواهد من و بکشه !؟

لبخند کجی زد :

ـ دنیایی ما اونقدر بی قید و بند نیست... یه جن یه کسی رو بکشه و زنده بمونه !

ـ اما تو الان گفتی ... !؟

ـ گوران ها موجودات هستند که از جسم بقیه تغذیه می کنه ... فهمیدم یکی از اون ها توی خونه ی تو حبس شده... ماجرا رو فهمیدم... اینکه چرا اونجای ؛چرا دانی اونجا رو حصار کشیده !

ـ چرا !؟

ـ تو فقط این و باید بدونی ؛ کلید آزادی اون و شکست زندان بانش ، به یه چیز بستگی داره ... !

بهم زل زد : خون تو !

ـ خون من !!!؟

سری تکون داد:

ـ پس سعی کن ... خونت ... حتی یه قطره خون ؛ زمین نریزه... فهمیدی!؟

نیشخندی زدم : چقدر خونم باارزشه !

ـ اگه خونت ، به هر طریقی آزادش کنه ؛ تو رو تا نکشه و ازت تغذیه نکنه ؛ آروم نمی گیره !

به افق اشاره کرد

ـ داره وقت رفتنم میشه !

ـ وایستا ؛ کجا من چطور برم خونه ام !؟

لبخندی زد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ همون طور که اومدی ...بر می گردی !

ـ چطور؛ من که خودم نیومدم که خودم برم !؟

انگشت اشاره اش رو با ادا به کنار شقیقه برد ؛ با چشمک و لبخند هماهنگش گفت : بدرود شیطان زاده !

قبل هر جوابی از جانب من ؛ نوری که تمام بدنش رو فرا گرفت ظاهر شد ؛ روشنی و گرمای طاقت فراساش باعث شد چشم ببندم و زانو بزنم .

وقتی چشم باز کردم ؛ نه جنگلی بود و نه تالابی ؛ اونجا که بودم یه انباری بود ؛ شاید هم زیر زمین ؛ خدا رو شکر کردم که خورشید اول صبح ، اون اتاقک رو روشن کرده بود ؛ بلند شدم به طرف در رفتم و آهسته بازش کردم ؛ به پله های بی حفاظ زل زدم؛ به شکل عجیبی چیده شده بودند ؛ هر کدام با فاصله ی کوتاه از دیوار بیرون اومده بودند ؛ تاریکی راه رو ، مو به تن سیخ می کرد ؛ وقتی تصمیم گرفتم پامو ، روی اولین پله بزارم ؛ صدایی سردی گفت :

ـ کمکم کن فربد !

تشیخص این صدا زیاد سخت نبود ؛ می دونستم خواهر جنه است!

برگشتم که در به شدت باز شد ؛ هجوم نور و گرمای بیرون ، باعث شد بلرزم ؛ برگشتم که اون فرد که نور باعث تاریکی چهره اش شده بود ؛ رو ببینم .

جن گفت : فرار کن !

ماتم برده بود ؛ هیچ قدرت تفکر و عکس العملی نداشتم ؛ فقط خسته بودم ، یه چیزی توی معده ام در حال بالا و پایین شدن بود؛ شاید گشنم بود .

مرسا ـ گفتم دفعه ی بعد خودت میای ... ! پس اومدی !؟

اخم هام توی هم رفت ؛ اون روی اولین پله ی بالا ایستاده بود و من ، اولین پله ی پایین ، دست هاش پشت سرش بودند .

مرسا ـ از این بابت خیلی خوشحالم !

قسمت آخر جمله اشو، تلخ گفت ؛ سوزشی زیر پوستم حس کردم ؛

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مرسا ، در حالی که تریپ ، بچه منفی برداشته بود ؛ پله ، پله با نطق خاصی ، بهم نزدیک شد ؛ ولی من میخ شده بودم و اون چکوش !

مرسا ـ خب آقا فربد... من یه معامله ی پر سود برات دارم ...مطمئن باش سود می کنی ...منم دل خوشی از اون جن ندارم (نیشخندی زد) اصلا از هیچ جنی خوشم نمیاد... موجودات مزاحم و موذی ... مگه زمین برای ما ساخته نشده... !؟ اون به کنار دیگه خونهٔ آدم که باید مال خودش باش دروغ میگم ... !؟همین خونهٔ من ، یه جن داشت ؛ من هر راه ی رو که فکر کنی ، امتحان کردم ؛خب نشد (نفسی از سر تاسف کشید) خب منم که نمی تونستم بگم " بفرما شما اینجا من پی بهربیابون" میشه... !؟ نمی شه خب !!!

جلوم ایستاد ؛ هنوز دست هاش پشتش سرش بودند ؛ مطمئن شدم چیزی رو پنهان کرده .

زمزمه مانند گفتم : ازم ... ازم چی می خواهی !؟

لبخندی زد : آفرین پسر خوب ، من تو رو از شر اون جن خلاص می کنم ؛ اما به شرطی ...که ...بهم ...چند ...قطره... خونِ...ناقابل بدی !

جمله رزا توی ذهنم زنگ زد " سعی کن... خونت ... حتی یه قطره خون ؛ زمین نریزه "

سری تکون دادم

ـ خون من ... چرا !!!؟

خندید : خب ، اینم پرسیدن داره ... !؟ من با خون تو ، طلسم اون جن و می شکنم که بره و بر نگرده ...

وسط حرفش پریدم

ـ ترجیح می دهم خودم باهش کنار بیام !

داد زد :

ـ نمی تونی اون تو رو می کشه !

از کنارش رد شدم :

ـ جن ها مثل ما کشت و کشتار راه نمی ندازنن ... !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شیء تیزی به پشتم خورد ؛ درست یک وجب ، از کتف چپم پایین تر ، همون لحظه حس کردم ؛ دنیایی دور و اطرافم جرقه زد ؛ به زور برگشتم طرفش ، با تعجب نگاهم کرد ؛ چاقو توی همون حالت ، بالا سرش خشک شده بود ؛ خون من لب های تیزش و سرخ کرده بود .

نمی تونستم زمان به عقب برگردونم ؛ حس ضعفم ، بیشتر از قبل شد و زانو زدم ؛ مرسا هنوز برق گرفته ایستاده و زل زده بود به من .

چشم هام سنگین و سنگین تر شدند و تاریکی پیروز شد .

***

دانی :

صدایی قهقهۀ زشتش ، بلند شد ؛ با ترس عقب عقب رفتم ؛

" نه خدایا چطور امکان داره !؟ "

چی شده که این قاب خالی شد ؛ برگشتم عقب به همان شب کذایی و تلخ ، همان شبی که مروای من مرد .

داد زدم : مروا ... از قدرتت استفاده کن !

مروا نیمه جون افتاد زمین و گوران با صورتی نیلی برگشت ؛ الان اوج قدرتش بود ؛ مرگ من کار انگشت کوچکش بود ؛ مخصوصا اگه در انجمن ثابت کنه ، من توی اموری دخالت کردم که نباید می کردم ،

اما مهم تر نجات مروا بود ، حتی الان که قطره خونی نداشت و قلبش توانای پمپاژ ، مروا داشت به زور نفس می کشید ؛ این موضوع به شدت آزارم می داد .

گوران قدم به قدم بهم نزدیک می شد ؛ قبل از آخرین قدمش چشمم به مروا افتاد ؛ دست های لرزونش و بالا آورد و با زحمت گفت (قید شو (اسیر شو) تا زمان شیطان ...) !

گوران مثل غبار و ترسیده ، به سمت میسر دست مروا حرکت کرد ؛ توی تابلو حبس شد ؛ همزمان دست نحیف مروا زمین افتاد و چشم بست ؛ به طرفش رفتم ، برام هیچ قانونی مهم نبود ؛ دستمو روی صورت سردش گذاشتم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ مروا نه نمیر ... نمیر ... !!!

اما به فاصلهٔ خلقت ما ، دیر شده بود ؛ مروا مرده بود .

جسم نحیفش و برداشتم و به زیر زمین بردم ؛ روی مبلِ کهنه ـ جای استراحتم ـ گذاشتم ؛ عقب گرد کردم و با دستم شعله رو روشن کردم ؛ قسم خوردم که پاسبان جای باشم که روح مروا عروج کرد ؛ تا زمانی که زنده ام ، نذارم اون موجود از قیدش آزاد بشه ؛ اما من باختم ، باختم .

زانو زدم ، به قاب خالی خیره شدم ؛ صدایی مروا مدام توی گوشه هام زنگ می زد ؛ اما ناامید شدم ، ناامید از قولی که داده بودم ، قولی که در صد سال عمرم پاس نشد ؛ چه برسه تا " آخر رو الزمان " !!!

همین تفکر گیجم کرد ؛ گوران چطور توانست بیرون بیاد !؟ قفل اون طلسم تا زمان شیطان بود .

زمزمه کردم : شیطان !؟

صدایی شادی منو برگرداند :

ـ دانی ... !؟

اهنگ صداش ، یه پشیمونی عمیق و ترس عجیبی ، همراه داشت.

ـ من ببخش ... فربد ... فربد یه شیطان زاده است !!!

میخکوب نگاه اش کردم ؛ حتی نگاهم هم خشک شده بود ؛

شادی با احتیاط ، به طرفم اومد و جلوم نشست .

ـ متاسفم ... من نمی دونستم همین ؛ الان فهمیدم ... !

خشم نگاه ام ساکتش کرد ؛ لب های دوختم بالاخره ، قدرت تکلم پیدا کردند

ـ می دونستی !

ـ نه ... نمی دونستم ؛ مرسا همین بهم گفت بود ؛ کشتن اون پسر پایان کارشه ، اما درمقابل سوال هام تنبیه ام می کرد ؛ یا می گفت که چون خاصه ، عادی نیست !

سر به زیر شد نیشخندی زدم :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ شیطان زاده اصل نسب دار ... مسخره ست !

ـ اما هست ... دیدم وقتی خنجر خورد ؛ بدنش جرقه زد ؛ از حال رفت !!!

سرم و کج کردم : فکر می کنی باورت می کنم ... بعد اون همه خیانت و دروغ !؟

بلند شدم ؛ قبل رفتنم جلوم رو صد کرد :

ـ نجاتش بده !!!

ـ کی رو ... فربد ... یا مرسا ... یا گوران ...

چشمام تنگ کردم : یا تو رو !!!؟

برگشتم : از اینجا به بعدش باید بکشم کنار !

واز پنجره بیرون رفتم ؛ هرچه بادا باد ، هر کسی جواب گوی کرده خودشه ، مرگ هر کدومشون به من مربوط نیست .

با برخوردم به جسم نورانی ایستادم ؛ با دیدنش هنگ کردم ؛ لبخندی زد : خب دانی ، پس تصمیم به فرار گرفتی !؟

با احترام خم شدم : بانوی من !

رزا لبخندی زد : نگفتی ، تصمیم به فرار گرفتی !؟

ـ من دیگه دخالتی نمی کنم !

ـ پس تصمیم به فرار گرفتی !

خیره شدم به چشماش ، اون لبخند همیشگیش رو زد ؛

سرم برای تایید تکون دادم :

ـ انجمن ، ازت همچین توقعی نداشت !

به طرف درختی رفتم و بالاش نشستم ؛ رزا کنارم نشست :

ـ دانی تو سرباز شایسته هستی ؛ من همیشه بهت اعتماد کامل داشتم و دارم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ از پسش بر نمیام !

ـ بر میایی !

نگاهم به دور دستها بود ؛ ناامید شکست خورده بودم ؛ این سخت عزت نفسم رو پایین کشیده بود .

ـ چرا من !؟

لبخندی زد و به مسیر نگاهم خیره شد :

ـ چون سربازِ قابلی هستی ... البته همیشه وفا دار !

نیشخندی زدم : چرا باید یه دختر شاه پریان بیاد و از من کمک بخواهد !؟

خندید به نگاه ام خیره شد : حدسش مشکل نیست ... من فربد و می خواهم ...البته زنده !

نیشخندم عمیق تر شد :

ـ شما که از من خیلی قوی ترید ... خودتون کمکش کنید !

سری تکون داد : خب ، اگه فربد این می پرسید ؛ جواب می دادم تو چرا !؟

خودم جواب خودم دادم : نگهبان های زمینی !

لبخندی زد : بهم کمک می کنی !؟

نگاهش کردم :

ـ شاید باید قبول کنم ... چون سرباز لایقی هستم !

خندید و آفتاب سرخ ، غروب کرد .

***

فربد :

سرم به شدت درد می کرد ؛ هنوز چشمام رو باز نکرده بودم ، که بوی یه چیز عجیب و بد بو ، به مشامم خورد ؛ چشم هام باز کردم ؛ اتاق تاریک بود و دور تا دورم شمع روشن بود ؛ تقریبا هیچی تنم نبود ؛ با دستم خواستم شقیقه ام و ماساژ بدهم ، که دستم تکون نخورد ؛ به بالا سرم نگاه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کردم که مرسا چشم بسته ، مثل هندیا نشسته و زیر لب چیزی می خوند ؛ (فقط عمامه ونداشت که کاملا ماراجا بشه) خواستم چیزی بگم که چشم باز کرد ؛ لبخند مکوش مرگش و زد.

داد زدم : بازم کن !

به جلو خیره شد ؛ منم برگشتم با دیدن اون موجود مخوف قالب تهی کردم ؛ با خودم گفتم از این مخوف تر هم خلق شده ؛ (نه نشده) کنارم زانو زد :

ـ ممنون شیطان زاده... از خون کثیفی که توی رگ های تو بود ؛ حس سر حالی بهم دست داده !

زبونم بند اومده بود ؛ نگاه ترسناکش و به سمت مرسا چرخاند ؛

با دست های نیلی رنگش ، توی هوا یه خط صاف کشید برگشتم ؛ مرسا که صداش خس خس شد ، نگاه کنم که خوف کردم ؛ گلویی مرسا بریده شده بود ؛ به زودی به زمین افتاد ؛ آب دهنم و قورت دادم .

بلند شد و لباس یه تیکه سیاه و شنل مدلش رو تکون داد .

ـ خب ، تو جای من بودی همین کار می کردی ... نمی کردی ... !؟ باید اثر جرم پاک کرد تا گیر نیوفتاد ؛ من از زندان های دنیایی خودم خوشم نمیاد ... در ضمن اون پسر آدمی زاد ، جادویی ممنوع رو به کار برده بود ؛ حقش بود بمیره ، هوم !

جمله آخرش رو خیلی تمسخر آمیز گفت و مضحک ؛

با هر بدبختی بود زبونم چرخوندم ؛ حتی اگر من من کنان . :

ـ از ... من ... از ...من چی می خواهی !؟

برگشت جای اولش و بهم خیره شد ؛ گو خوردم ، از همون فاصله بگو نزدیک نشو .

ـ هیچی !

لبخند تمسخر آمیزی زد ؛ چشم هاشو بست ؛

ـ من نفس می خواهم ... یه نفس کثیف ... نفسی کثیف تری از یه شیطان زاده هم است !؟

فوری جمع و تفریق کردم :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ آره هست !!!

اخمی کرد منتظر ادامه حرفم شد :

ـ خودت تو ... خبیث تر از شیطانی ... باور کن خون خودت خیلی عالی تر ... !

با صدایی وحشتناکی ، خندید و دندان های زشتش نمایان شدند .

ـ نه... نه ، من خیلی کثیف باشم ، از شما ها کثیف تر ، نیستم ؛ شیطان جوان !

موندم اینا ، شاخ بالا سرم می بینن ؛ مدام شیطان ، شیطان می کنن !!!

صورتش و بهم نزدیک کرد .

ـ قطره به دریا بر می گرده ... مگه نه !؟ (چه فیلسوفانه دلیل آورد)

دهنش و باز کرد ؛ که به اندازه ی کلهٔ من شد ؛ ترسیدم منو بخوره خوب ، که با صدایی گوش خراشی گفتم : نه ... (خوب دهنش عین تونل وحشت بود و ترسناک، درضمن تصور کنید که اون دندون ها کلتون بجوه ، ترسناک نیست !؟)

صدایی شیهه شلاق اومد ؛ هر دوی ما به سمت اون صدا برگشتیم .

خودم از تعجب هنگیدم ؛ اما خوب از اینکه اومده کمکم کنه خوشحال شدم؛ بی خیال جدال همیشگیمون !

ـ ازش دور شو ؛ گوران !

گوران گور به گوری ، به طرفش رفت .

ـ در حدی نیستی که من بزنی !

دانی با دستش شلاق رو آتیش زد ؛ که به شدت ترسناک شد ؛ چون همزمان شاهد تکان های غیر عادی شلاق بودم .

ـ می تونی امتحان کنی !

کاش دست هام باز بود و یه جعبه پاپکورن کنارم ، شبیه فیلم های اکشن ترسناک شده بود و هیجانی ، چه جدالی می شود ها.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوران قدمی جلو رفت و دانی شلاق و زمین زد ؛ که صدا ی خفناکی راه انداخت .

گوران ایستاد و چند دقیقه بعد ناپدید شد ؛ من و دانی به هم خیره شده بودیم ؛ البته ته ته دلم می ترسیدم بلایی سرم بیاره ؛ اما سطح دلم خوشحال شدم که نجاتم داد ؛ یک به هیچ به نفعش بدبختانه .

به طرفم اومد و به چشم هام خیره شد .

ـ نجاتت دادم که نجات بدی !

هان کشداری گفتم که لبخند کجی زد و بلند شد .

ـ البته که ماجرای گوران تموم نشده ... بقیه اش رو باید خودت حل کنی !!!

بی خیال حرف هاش شدم ؛ خوب اون موقع فکر و ذکرم دست و پاهام بودند و یه حمام آب گرم ، بعدش یه شیر کاکائوی داغ .

ـ میشه بازم کنی !؟

بشکنی زد و از پنجره ، د برو که رفتی ؛ بی خیال کمکش شدم ؛ دستم که تکون دادم ؛ باز بودند ؛ خوشحال بلند شدم و کاپشنی که روی زمین افتاده بود ، رو برداشتم و تنم کردم که برم خونه ، اون طوری که نمی شد؛ توی فکرم این می گذشت "این شیاطین ، بالی ، قدرت ماورایی ندارند ؛ که من پرواز کنم یا ناپدید بشم و تویی اتاقم ،یا نه ،خود حموم ،ظاهر بشم !؟ "

افسوس که فقط خون من کثیف بود ؛ بی چاره اونی که از خون من استفاده کنه .

فکر کردم تا به حال خون دادم یا نه!؟ خون من از خون یه فرد مبتلا به ایدز هم خطارناک تره . (نه نیست ؛ نگران نباش)

در باز کردم و داخل شدم ؛ همه جا تاریک بود و من هم حوصله نداشتم ؛ تا کنار کلید برم ، چراغ ها رو روشن کنم ؛ روی مبل لم دادم ؛ به تمام ماجرا فکر کردم ؛ نفهمیدم چطور خوابم برد ! البته یه جورایی از خوابیدن و یه جای ناشناخت بیدار شدنن ، هراس داشتم ؛ اما خوب با وجود شیطان بودنم ؛ آدم هم بودم و خواب نعمت بزرگی بود .

با صدایی گوش خراش زنگ ساعت قدیمی سالون ، چشم هام روی هم محکم فشار دادم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم باز کردم و به اون مزاحم قهویی ، خیره شدم ؛ داشت لبخند می زد (ساعت ۱۰\ ۱۰) به زورِ چهار فلک نشستم (هفت تاست)و خمیازی کشیدم که فوری دهنم و از تعجب بستم .

خونه به شکل دلخراشی ، به هم ریخته بود ؛ موندم کار دانی بوده یا گوران ؛ یا کار خودم ، سابقه نداشت توی خواب دنیا رو به هم بریزم ؛ پس کار من نبود. (منطق فربد من و کشته)

اخم هام توی هم رفت و بلند شدم ؛ به آشپز خونه رفتم و در یخچال رو باز کردم ؛ بوی غذایی فاسد آزارم داد ؛ بی خیال صبحانه شدم ، چقدر من بدبختم ، چقدر بی کسی سخته ،

به طرف حمام رفتم و دوش گرفتم ؛ چقدر تمیزی خوبه .

بعد از تمیزی و خوردن چند لیوان آب معمولی ، رفتم بیرون و مستقیم شرکت علی .

علی طبق معمول مرد کار بود و حسابی سرش شلوغ ، وقتی وارد دفترش شدم ؛ اخمی درشتی کرد و دوباره سرش رو داخل کامپیوترش فرو کرد .

لبخندی زدم و نشستم :

ـ چه خبر !؟

لبخند مضحکی زد :

ـ سلامتی بعضی ها !

چشم هامو تنگ کردم :

ـ چیزی شده ... گرفتی ... !؟اگر بخاطر اینه که جواب تماس هاتو ندادم، ناراحتی ...باید بگم ، من یه مدت گیج میج بودم !!!

دوباره همون لبخند تمسخر آمیز و زد :

ـ اشکال نداره ...من که عادت کردم !!!

باخنده گفتم :

ـ می دونم ...می دونم !!!

در حالی که از قندونش شکلاتی بر می داشتم گفتم :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ بگو منشیت یه چیزی بیاره کوفت کنم !

دست به سینه نشست :

شکلات داخل دهنم گذاشتم و گفتم :

ـ گشنمه ، چیزی نخوردم !!!

تلفن برداشت و دستور دو تا قهوه و بسکویت و داد ، قبل از اینکه ارتباط و قطع کنه ؛ اضافه کردم

ـ یه املت هم کنارش !

گوشی رو کوبید روی شاستی که پریدم ؛ شکلات و قورت دادم ؛

چشم هاش و بست و با نفسی باز کرد :

ـ چته تو !؟

ـ این و من باید بپرسم ؛ توی این دو هفته کجا بودی !؟

صاف نشستم :

ـ خب معلومه خونه ام ...همونجا بودم ؛چطور !؟

دست هاش رو ، روی میز گذاشت و خودش به سمتم متمایل شد:

ـ مطمئنی !؟

گیج گفتم :

ـ نه کاملا !!!

ـ فربد توی این دو هفته ، من هر روز به خونه ات سر می زدم ؛ نبودی !!!

منم به طرفش خم شدم و با لبخند کجی گفتم :

ـ نگرانم بودی ؛ شیطون !؟

اخمی کرد و به صندلی تکیه داد:

ـ نباشم !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ چرا ...اما خب ...راستش من اتفاق های زیادی برام افتاد ... باحال ترینش این که من یه شیطان زادم ... از طرف پدری یه ساحره ام ؛ جالب نه !؟

با چشم های گرد نگاه ام کرد ؛ بعد از دیدن لبخند مکش مرگ من ، اخم غلیظی کرد :

ـ مسخره !!!

منم صاف نشستم :

ـ راست می گم ...خودم وقتی شنیدم هنگ کردم... اما کم کم باور کردم ... جالب ترش ، یه موجود به اسم گوران در به در دنبالمه که من و بکشه ... یا بخوره ... نمی دونم یه همچین چیزی !!!

چهره علی واقعا دیدنی بود ؛ چون میدونست قوه ی تخیلی به این خوبی ندارم ، که بتونم همچین چیزی رو الکی شرح بدم .

با تردید گفت :

ـ این امکان نداره ... داره !؟

سری تکون دادم :

ـ راستش نمیدونم ... می گن وجود داره ...مخصوصا که بهت ثابت کنن که وجود داره ...خیلی سخت علی ، که یه شیطان زاده باشی ... واقعا سخت !!!

علی به ادایی من لبخندی زد :

ـ همیشه می دونستم به جای یه تختت ، دو تخت کم داری ...پس بگو چرا ... ببینم این گوران که گفتی دوباره میاد سراغت!؟ (علی چه زود باور کرد نه !؟)

ـ نترس من بیدی نیستم که به این نسیم ها بلرزم!!!

مسخره ام کرد :

ـ بر منکرش لعنت !

اخم الکی کردم :

ـ مگه غیره اینه !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ نه شما دل شیر داری ...

خندی کرد :

ـ ببخشید دل شیطانی داری !

***

توی سالون داشتم تکه های شیشه ها رو بر می داشتم ؛ چه کار سختی بود ؛ مخصوصا اگه مجبور باشی انجام بدی تا خودت زخمی نشی ؛ منم مجبور بودم وگرنه به من چه ، هر کی کرده باید بر می داشت .

ـ فربد !؟

برگشتم ؛

بلند شدم و به طرفش رفتم ؛ قدمی عقب رفت :

ـ چرا اومدی اینجا !؟

رزا قدم دیگری عقب رفت:

ـ باید گوش کنی تا ...

وسط حرفش پریدم :

ـ همه چیز تموم شده ...چرا باید گوش بدهم ...تازه من از اون آدم

...

با لبخندش چشم بستم و با تغییر جمله ام باز کردم:

ـ من از اون شیطان زاده های نیستم که مدام نطق بقیه رو گوش کنم... گفته باشم !!!

لبخندی زد :

ـ می دونم !!!

ـ پس چرا اومدی ...نکنه هنوز یه چیز تاریک از وجودم ، هنوز باقی مونده که خبر ندارم ، هان !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ ماجرا تموم نشده ...تو باید گوران بکشی تا زنده بمونی ... تصور کن تویی یه میدونی که فقط یه برنده داره !!!

برگشتم مشغول کارم شدم :

ـ اون وقت من چطور باید اون موجود و بکشم !؟

کنارم نشست و من ناخواسته بویی خوبش و حس کردم که منگم کرد ؛ لبخندی بهم زد :

ـ خیلی ساده است !!!

تکیه آینه رو برداشت و به طرفم گرفت .

***

همه چیز و آماده کرده بودم ؛ نگاهم بین چاقو و کف دستم بود ؛ عجب احضار جن دردناکی ، نمی شود با چند ورد و دعا احضار می شود ؛ گور به گوری !!!

کف دستم و بریدم و دور خودم حلقه ساختم و نشستم ؛ زیاد مطمئن نبودم بیاد اما خب ، می شود گفت که حرص و قانون بدترین چیز های عالمن!!! (های گفتی)

وقتی باد سرد بهم خورد ؛ از درون لرزیدم ، بعدش هم اومد ؛

جلوم نشست و لبخند کجی زد .

ـ چقدر بدبختی ، خودت منو دعوت کردی !!!؟

جوابی نداشتم ؛ باید نقش بازی می کردم !

ـ من ازت خواهشی دارم !!!

ـ بعد تو در مقابلش چی بهم می دی !؟

ـ چی می خواهی !؟

ـ بهترین چیزت !!!

لبخند و شوق چهره اش ، باعث خندم شد ؛ اما خودم و جمع کردم !

ـ باشه !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شاد شاد بود ؛ چشم هاش از حدقه در اومده بودند ؛ "آش به اون خیال خام باش "

ـ چی می خواهی تا براوردش کنم ؛ قبل گذشتنِ ماه ، از خونه ات !؟

ـ من قدرت های یه پری می خواهم !!!

لبخندش جمع و به من خیره شد

ـ یه شیطان زاده ...چرا همچین چیزی بخواهد!؟

ـ این به خودم مربوطه ...من همین و می خواهم ...همین الان وگرنه مجبورم طبق قانون سرت و ببرم !!!

چهره بشاشش ،نگران شد ؛ چشم بست و عصبی گفت :

ـ نقشهٔ بی نظیریه !!!

قبل از حمله بهم ، به سد محافظم برخورد کرد ؛ سرباز های رزا ، همراه خودش ظاهر شدند؛ گوران به اون ها خیره شد ؛ ترس رو ، از نگاهش می شد فهمید ؛ منم نمی دونستم نقشه مون گرفته یا نه !!!؟

ـ من قانون نشکستم ... قدرت های ممنوع ندادم !!!

از اون دایره خارج شدم ؛ دل شیر می خواست ؛ اما مجبور بودم چون نقشه ما نگرفته بود ظاهرن ، اون قانون رو نادیده نگرفت؛ رزا زل زده بود بهم ، به طرف گوران ـ که زانو زده بود جلویی رزا ـ رفتم ؛ چشم بستم وبا چاقویی که به دست داشتم ، رگِ کلفت پشت گردنش ـ به شکل ترسناکی برامدگی داشت ـ زدم ؛ داده بلندی کشید ؛ سرشو بدون برگشتن بدنش ، به طرفم چرخوند ؛ با نگاه ترسناکی بهم خیره شد که قبض روح شدم ؛ به زودی مثل یه مجسمهٔ شنی (البته از نوع بی ریختش) فرو ریخت و ناپدید شد ؛ ماتم برد بود .

سربازهای رزا به طرفم اومدند و منو گرفتند؛ نمی دونستم اون شجاعت از کجا اومد ؛ انگار که خودم خودمو کنترل نمی کردم .

***

وقتی به خودم اومد ؛ تویی بیمارستان بودم و دست و پای راستم توی گچ بودند .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفسی کشیدم و سعی کردم بفهمم چی شده که من اونجام ، اما هیچی یادم نمی اومد ؛ من چیزی یادم نمی اومد ؛ در اتاق باز شد و یه خانم فوق العاد زیبا رخ وارد شد ؛ با اون روپوش دکتری ، عینک فرم مشکی ، چشمای عسلی آهویی ، لب دهن کوچک ، چهره سفید و موهای شبق رنگ ؛ همونی بود که توی آرزوهام می خواستمش ـ مگه فقط دختر ها شاهزاده سوار بر اسب سفید دارند ـ (چقدر کم توقعی پسرم)

لبخندی زد :

ـ من چطور اینجا اومدم خانم دکتر ... !!!؟

با تنگی چشم هام و مکثم ، خواستار اسمش شدم ؛ گفت :

ـ تصادفِ سختی بود ؛ اما همیشه نیم پر لیوان ببینید ؛ چون تصادف خیلی سختی بود .

***

همه فکر و ذهنم و پر کرده بود ؛ اون بوی بهاری خاصی که با ورودش تمام اتاق رو پر کرد ؛ وقتی حرف می زد ، انگار که از دهنش شکوفه های بهاری خارج می شودند ؛

نمی دونم چه عطری استفاده می کرد ؛ که اینقدر خوشبوی خاصی داشت .

علی و بعدش دانیال و وحید ـ الان تقریبا دوستم بود ـ به دیدنم اومدند و حسابی مسخره شدم !

امروز قرار بود مرخص بشم ؛ اما خانم دکتر ماه چهره ام ، هنوز به من پشیزی اهمیت نمی داد ؛ راستش چرا بده ؛ وقتی اونقدر ماه رخ بود (و البته قاتل)

بعد از باز کردن گچ ، بچه ها خیلی صمیمی من و بردند خونه ؛

روی تختم دراز کشیدم ؛ به سقف و اون نقاشی خیره شدم . توی این مدت مدام می گفتم " بچه ها من از تصادف هیچی یادم نمیاد " اما همه یه جوری حرفم و بی ربط می دونستند ؛ چون بی خود بود شاید !؟

چشم هام کم کم سنگین شدند و خوابم برد .

***

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوماه از ترخیصم گذشت و دوباره شاغل شدم ؛ البته از سر صدقه ی علی توی شرکت خودش مشغول به کارم ؛ این مدت حس می کنم اون فربد بی خیال و تنبل نیستم ؛ یکم سر به راه شده بود ؛ اما هنوز یه غده ی درد توی وجودم اذیتم می کرد ؛ حس می کردم یه چیزی رو ازم گرفته بودند ؛ این حس تلقین می کرد یه چیزی درست نیست ؛ مدام فکر می کردم چی رو گم کردم !؟

این فکر ها داشت دیوانه ام می کرد ؛ برای اینکه به چیز های بیهوده فکر نکنم ؛ سرم و با کار گرم کرده بودم ؛ تمام فکرم و سر اون اوراق خالی می کردم ؛ تا بلکه از فکر و ترسم دور باشم .

آروم داشتم قدم می زدم که برم خونه ، صدایی " کمک " شنیدم خواستم بی محلی نشون بدم ؛ اما خوب صدایی یه زن بود و می شود گفت خیلی ترسیده و محتاج به کمکم بود.

به طرف صدا رفتم ؛ توی کوچه تنگ و تاریکی بود ؛ چشم چشم و نمی دید .

ـ کی اونجاست !؟

دوباره نالید :

کمکم کن ... خواهش می کنم !!!

وقتی با تردید جلو رفتم ؛ دیدمش افتاده بود زمین .

ـ خوبید ... خانم !؟

برگشت حتی با اون تاریکی می تونستم ببینمش و بدونم کیه ، زبونم بند اومده بود ؛ نمی دونستم چکار کنم .

ـ می تونی ... می تونی راه بری !؟

در حال گریه گفت :

ـ نه ... فکر کنم پاهم شکسته ... !!!

دستش و دراز کرد

ـ میشه کمکم کنید ... خواهش می کنم !؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از خدام بود ؛ اما حسی بهم می گفت " نه بهش نزدیک نشو " خوب اونقدر این حس ضعیف بود که بهش توجه نکنم ؛ زیر بغلش و گرفتم ؛ سرو پا ایستاد و آخ گفت ؛ بدون فکر بلندش کردم ؛ بهم خیره شد ؛ اما اعتراض نکرد :

ـ شما همین اطراف زندگی می کنید !؟

ـ بله ... می تونم بپرسم ؛ این وقت شب اینجا چکار می کنید !؟

ناله ی کرد که نگاهش کردم :

ـ چی شد !؟

سرش به سینه ام تکیه داد و چشم بست :

ـ خانم ... خانم !؟

وقتی جوابی نداد ؛ فهمیدم بی هوش شد ؛ نحیف و ضعیف بود.

روی کاناپه گذاشتمش ؛ روی مبل تک نفری ، رو به روش نشستم و به چهره اش خیره شدم ؛ بی نقص بود ؛ بی نقص تر از هر موجودی . (این زنگ خطر چون ما آدم ها بی نقص نیستیم)

تکونی خورد ؛ دیدم پاهش و تکون داد و ناله کرد ؛ کنارش رفتم و با گذاشتن پشت دستم به روی پیشونیش ، فهمیدم تب داره ؛ بدنش خیلی داغ بود ؛ به طرف آشپز خونه رفتم ؛ با پارچه و یه کاسه آب ولرم ، بالا سرش نشستم ؛ دستمال بعد از خیس کردن ، روی پیشونیش گذاشتم .

این کار و اونقدر ادامه دادم که خسته شدم ؛ کلافه شدم ، تبش یه درجه پایین تر نمی اومد ؛ نمی دونستم چکار کنم ؛ اونقدر خسته بودم که نا خواسته ، خوابم برد و نفهمیدم چطوری همونجا لبی کاناپه سرم و گذاشتم و خوابیدم.

صدایی گوش خراش ساعت ، باعث شد بیدار بشم ؛ چقدر شب بد خوابیدم که کمر درد گرفتم ؛ یهو همه چیز به یادم اومد ؛ سرم بالا آوردم نبود ؛ جاش خالی بود .

ـ صبح بخیر !

برگشتم با لبخند و پایی بسته شد ؛ ایستاده بود .

ـ بخاطر دیشب ... خیلی ممنون !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفم اومد و جلوم نشست :

ـ واقعا نمی دونم چطور لطفا تون رو جبران کنم ... آقایی... !؟

ـ فربدم !

دستش جلو آورد :

ـ منم رزیتام ... خوشبختم از آشنایتون !

نگاه ی به دستش و به اون نگاه مهربون کردم ؛ دستش و فشردم :

ـ منم !

بلند شد و به طرف آشپز خونه رفت :

ـ تا دست و صورتت رو آبی بزنی صبحانه آمده است ... ! برگشت :

ـ ناراحت نمی شی ... صبحانه رو با من میل کنی !؟

سرم به جواب منفی تکون دادم ، اونم با لبخند رفت ؛ گیج بودم ، تا دیروز فقط بهش فکر می کردم و اون الان تویی خونهٔ من بود ؛ این هم جز اون قسمت از قدرت تاریکیم بود !؟

بشاش به طرف دستشویی رفتم ؛ دست و صورتم رو شستم و رفتم سر میز ، لبخند زد و منم نشستم ؛ میز شاهانه ی چیده بود ؛ که معده ام تحریک شد و لبخندم تبدیل به خنده شد .

ـ دستت درد نکنه !!!

لبخندی زد و رو به روم نشست :

ـ من ممنونم ... این کمکترین کار من در مقابل لطف شماست !

ـ من اسمم فربدِ نه شما !!!

خندید :

ـ بله ببخشید ... فربد !

مشغول خوردن شدم ؛ اما اون فقط نگاهم می کرد :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ـ نمک گیره !؟

سری به جواب منفی تکون داد و بلند شد ؛ لنگ زنان رفت بیرون ،

ـ من باید برم سر کارم ... تلفنم می زارم روی میز ... اگه خواستید می تونی بهم زنگ بزنید !!!

قبل از بلند شدنم در صدا داد و مجبور به نشستنم کرد .

***

وقتی به کوچه رسیدم ، ایستاده بود؛ مثل همیشه شیک و مهربون ، هوا کاملا تاریک بود ؛ رو به روش به دیوار تکیه دادم ؛

لبخندی زد و بهم خیره شد .

ـ می خواهم یه چیزی بگم ... رز ، ممکنه بعدش حتی دوست نداشته باشی صدام و بشنویی ... اما دیگه نمی تونم !

نفسی باز دم کردم و بهش نزدیک تر شدم .

هر دو به هم خیره بودیم ؛ من نگران از جوابش بودم ؛ اما اون حتی ذره ی کنجکاو نبود که من قراره چی بهش بگم ؛ چهره اش مثل همیشه خنثی بود !!!

ـ رز ... من ... من دوستت دارم ... با من ازدواج می کنی !؟

رزیتا دست هام و گرفت و بغلم کرد و خندید :

ـ منم از خدامه ... دوستت دارم خیلی زیاد !!!

انگشتر رو به دستش دادم ؛ نگاهی به من و سپس به انگشتر ، کرد ؛ انگشتر رو ، بوسید و دوباره بغلم کرد .

***

رزیتا با لباس سیاه ، در شبی بی مهتاب و بی هوش وارد خونه ام شد و الان به عنوان همسرم ؛ از این خوشایند تر برای من هیچ چیزی نبود !؟.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شب از نیمه گذشته بود که چشم هام رو باز کردم ؛ به جایی خالیش خیره شدم ؛ بلند شدم و در رو باز کردم ؛ وقتی خواستم از اتاق خارج بشم ؛ کف پام سوخت ، به زیر پاهام خیره شدم ؛ که پر از شیشه خورده بود ؛ عقب رفتم یکی از اون شیشه خورده ها رو برداشتم و آب دهنم قورت دادم .

" مگه من نکشتمش ، پس چطور!؟ "

برگشتم عقب ، ترسیدم بلایی سر زرم اورده باشه ؛ اما چکار می تونستم بکنم !؟

ـ شب خوش ، فربد !!!

برگشتم و به دانی که داشت لبخند می زد ، خیره شدم ؛ گل بود به سبزه هم اراسته یا یه همچین چیزی .

ـ رز کجاست !؟

اخمی کرد :

ـ مگه به من سپردیش ... !؟ تازه من اومدم که عروسی تو ، تبریک بگم ... و البته بگم ها ، قرار نیست از اینجا برم ... چون من نگهبان توئم !!!

" هان " کشداری گفتم که خندید و از سقف خارج شد .

لبی تخت نشستم و به اون شیشه خورده ، خیره شدم .

ـ عزیزم ... بیداری !؟

به چهره ترسیده و بی رنگش ، خیره شدم ؛ به شدت داشت می لرزید ؛ اما بروز نمی داد که از چی ترسیده !!!

ـ چیزی شده !؟

سرم رو به جواب " نه " تکون دادم .

***

چشم باز کردم و به چهرهٔ خوابِ رز ، خیره شدم ؛ چقدر دوست داشتنی بود و ناز .

مینا .د (PARYA***1368)

نگاه دانلود
www.negahdl.com

۱۳۹٤,۹,۸

پایان

منبع تایپ : http://www.forum.98ia.com/t1423815.html

www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به وبسایت ما مراجعه و ما با تماس بگیرید